



عقاب

ارگان تئوریک - سیاسی سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان

Theoretical & Political Organ of Marxist-Leninist Organization of Afghanistan (M.L.O.A)

اسد ۱۳۹۱ (آگست ۲۰۱۲)

سال اول

شماره چهارم

درین شماره می خوانید:

- سرمقاله.....صفحه (۱)
- دطالبانو جگړه یوه د ملي مقاومت جگړه نه ده! مخ (۴)
- در باره تشکيلات پرولتري..... صفحه (۱۱)
- به فقر و گرسنگي کشاندن توده ها حربه سياست استعماري است!..... صفحه (۱۵)
- سلسله دروس مترقي اندیشه پيشرو عصر: درس شماره ۲..... صفحه (۱۷)
- پیام های ارسالی و دریافتی..... صفحه (۲۰)
- پیام های ارسالی و دریافتی به انگلیسی..... صفحه (۲۱)

تمدید حضور نظامی امریکا یعنی تداوم اشغال افغانستان!

استعمار و امپریالیسم پس از اشغال و مستعمره سازی کشورها، در صورت نبود یک مقاومت مسلحانه مردمی، برای "قانونی" ساختن و تداوم اشغال، با رژیم های دست نشانده در مستعمرات "توافقنامه های استراتژیک" امضا می کند و پایگاه های نظامی برپا می دارد. استعمارگران انگلیسی، فرانسوی، اسپانوی، هالندی، پرتگالی و... همه با مستعمرات شان چنین کردند. سوسیال امپریالیست های شوروی در آغاز تجاوز به افغانستان چنین توافقنامه ای را با رژیم مزدور ضد دموکراتیک "خلقی- پرچی" امضا کردند؛ ولی مقاومت مسلحانه مردمی فرصت ادامه کار را از آنها گرفت. امپریالیسم امریکا در این رابطه بد طولاتری دارد و تا حال کشور های زیادی را با امضای "توافقنامه ستراتیژیک" و ایجاد پایگاه های نظامی در اشغال خود در آورده است. به قول "ستیوان میزاروش" فیلسوف و تحلیلگر معاصر "ایالات متحده امریکا لا اقل شصت و نه کشور را از طریق استقرار پایگاه های نظامی خود در آنجا ها اشغال کرده است". در افغانستان نیز می خواهد همین کار را بکند.

هنگامی که "توافقنامه استراتژیک" بین امپریالیسم امریکا و اداره بوشالی مستعمراتی افغانستان، امضاء شد، مسأله احداث پایگاه های نظامی در آن توافقنامه ننگین و خائنه به صراحت و مشخصاً مطرح نه شده بود. فقط تلویحاً گفته شده بود که این موضوع در سند دفاعی جداگانه موسوم به "موافقتنامه دو جانبه امنیتی" - غالباً بعد از یک سال - به امضا خواهد رسید. اینک این وعید در حال محقق شدن است. در این اواخر در باره این موافقتنامه نظامی بین امپریالیسم امریکا و اداره مستعمراتی کابل گفتگوهای "رسمی" آغاز شده است. "دیوید سیدنی" (معاون وزارت دفاع

دولت امپریالیستی امریکا) در باره این موضوع اظهار داشت که: "ما در این گفتگوها بعد از سال ۲۰۱۴م برای نیروهای باقیمانده ویژه نظامی یک میکانیسم می سازیم". موصوف علاوه نمود که در این گفتگوها حول این موضوع بحث خواهد شد که بعد از ۲۰۱۴ م به چه تعداد عساکر امریکائی در افغانستان باقی خواهند ماند. وی ضمناً تصریح نمود که: "... ما به این متعهد هستیم که بعد از ۲۰۱۴ م نیز در افغانستان حضور نظامی داشته باشیم".

از سخنان دیوید سیدنی می توان استنباط کرد که: حضور نظامی دراز مدت امپریالیسم اشغالگر امریکا و ایجاد پایگاه های نظامی آن کشور از پرده ابهام و تصورات بیرون افتاده و بدون چون و چرا به حقیقت پیوسته است. بناءً، تمديد حضور نظامی تا سال ۲۰۲۴ م در واقع به معنای تداوم اشغال کشور و تداوم موقعیت مستعمراتی آن نیز است. و بدون تردید، در صورت نبود مقاومت مردمی، افغانستان کماکان مدت مدیدی و به بیان دیگر تا زمان نامعلومی تحت اشغال خواهد بود. قرار معلوم با استقرار نیروهای نظامی ویژه و احداث پایگاه ها، افغانستان تنها در اشغال نظامی امپریالیسم امریکا باقی خواهد ماند و سائر کشورهای امپریالیستی که در افغانستان حضور نظامی قابل ملاحظه ای داشته اند، پس از خروج (با حفظ نفوذ، حضور و مداخله گری شان در عرصه های اقتصادی، سیاسی، استخباراتی، فرهنگی و غیره به میزان های متفاوتی با در نظر داشت تغییر شرایط و تناسب قواء در کشور و منطقه) از این "امتیاز" بی بهره و محروم خواهند ماند. مبرهن است که همه مخارج نظامی و تلفات انسانی آنها که در خدمت منافع امریکا قرار گرفته، از نظر مردم شان برباد رفته محسوب خواهد شد. مسلم است که این دول امپریالیستی اشغالگر بعد از خروج شرمسارانه - با دستان خالی - از افغانستان، در کوتاه مدت، بنابر عوامل مؤثر گونه گونه: علاقه، دلبستگی و انگیزه کمتری برای کمک به رژیم فاسد مستعمراتی کنونی افغانستان خواهند داشت.

این اندیشه، دیگر از جمله بدیهیات است که هر حرکت و فعالیت نظامی و استخباراتی امپریالیست ها و به ویژه امپریالیسم جنایت گستر امریکا با اهداف مغرضانه، سلطه گرانه و سود جوینه چندی توأم است، آنها برای کسب حد اکثر سود، تأمین هژمونی در منطقه خاص و تحقق اهداف استراتژی یک منطقه نمی. به گونه مثال: در حمله دوم امریکا بر عراق نیز کنترل بر چاه های نفت آن کشور و در یک تصویر بزرگتر تأمین سلطه و هژمونی بی رقیب بر منطقه نفت خیز استراتژی یک شرق میانه و حوزه خلیج فارس، مطمح نظر امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکائی و بریتانیائی بود. ولی همینکه امریکا چاه های نفت عراق را به تنهایی زیر کنترل و تصرف خود در آورد، این عملکرد باعث برانگیخته شدن یگانه متحد نظامی اش (بریتانیا) شد. اکنون کشورهای بحران زده امپریالیستی اروپای غربی با اخذ انتباه از چنان روش تک تازانه و انحصارگرانه امپریالیسم امریکا در عراق و درک و فهم اینکه دولت امریکا حتی با نقض و پشت پا زدن به فیصله های کنفرانس امپریالیستی لیسبن (که یک ماده آن مشعر بر خروج همه نیروها تا سال ۲۰۱۴ م از افغانستان بود) می خواهد به تنهایی دست به احداث پایگاه های نظامی در افغانستان بزند، ناگزیر متوسل به صدور اعلامیه ای شدند. گرچه مضمون و محتوای این اعلامیه، سپردن به اصطلاح کمک های موعود در کنفرانس جاپان را مشروط بر زدودن فساد اداری وانمود می سازد، ولی در واقع واکنشی است در برابر یک جانبه گری و برتری طلبی امریکا که می خواهد سود متصور از افغانستان و منطقه را به تنهایی به یغما ببرد، و نمودیست از تشدید تضادهای بین امپریالیست ها. اظهار نظرهای تازه برخی از سران کشور های اروپایی موید این نظریه و طرز تفکر است. چنانکه در این اواخر روزنامه "دیلی تلگراف" انگلیس نگاشته است که "عساکر انگلیسی به خاطر یک دولتی که در فساد غرق است، کشته می شوند". می دانیم که در قرارداد استخراج نفت و گاز افغانستان - که در پروسه داوطلبی آن پسر و خانم زلمی خلیل زاد نماینده تام الاختیار سابق امریکا در افغانستان، نیز اشتراک داشتند - یک کمپنی چینیایی برنده شد. در این رابطه نیز "دیلی تلگراف" معترضانه می نویسد که "در آنجا عساکر انگلیسی و سائر کشورهای غربی کشته می شوند، ولی قرار داد استخراج معادن به کمپنی های چینیایی داده می شود". همچنان امتیاز استخراج معدن عینک نیز به یک کمپنی چینیایی داده شد، که این امر واکنش امریکایی ها را در پی داشت و بازتاب آن را در روزنامه های امریکایی همگان شاهد بودند. در عین حال میتوان گفت که چه بسا بستن قرار داد معادن با چین تلکی باشد برای کشاندن پای چین در گرداب افغانستان تا چین برای دفاع از منافع خود وارد معرکه شود و جهت امنیتش به دنباله روی از امریکا مجبور گردد.

طبق گزارش ارائه شده از جانب منابع خبری همگانی، بریتانیا سالانه دو صد و پنجاه میلیون دالر به افغانستان می سپرد. همچنان آن کشور تعهد کرده است که بعد از سال ۲۰۱۴ م هر سال به نیروهای امنیتی افغان یک صد و ده میلیون دالر امریکایی کمک کند. ولی چندی پیش (ویلیم پتی) سفیر بریتانیا در کابل هوشدار داد که: "اگر حکومت افغانستان در قسمت فساد اداری مبارزه جدی نکند، شاید کشور بریتانیا کمک هایش را به افغانستان کاهش دهد". از فحوای اعلامیه اتحادیه اروپا و شاخص های مندرج در روزنامه "دیلی تلگراف"، می توان چنین نتیجه گرفت که احتمالاً کشورهای شرکت کننده در "کنفرانس دوم توکیو منعقدۀ جولای ۲۰۱۲ م" - که به منظور کمک اقتصادی به افغانستان تدویر یافته بود - از پرداخت کمک های موعود خود به بهانه های گوناگون استنکاف ورزند. در صورت وقوع چنین حالتی، تصویر خوش بینانه ای تداعی شده از کنفرانس توکیو رنگ خواهد باخت. حامد کرزی جهت اطمینان دهی و اعاده اعتماد این دولت های "کمک کننده"، بی خبر از آن که این بهانه تراشی ها و ترازو بر زمین زدن ها، در واقع تمسک سالوسانه ای است به خاطر طفره رفتن از پرداخت کمک های موعود آن دول، ساده لوحانه فرمان مبارزه با فساد اداری را (در ۳۳ فصل و ۱۰۴ ماده) صادر نمود. وجود فساد در دستگاه از بنیان فاسد مستعمراتی کابل برای دول امپریالیستی و دول ارتجاعی منطقه هیچ اهمیتی نداشته و ندارد، زیرا که در واقع آنها خود آگاهانه عاملین و مروجین فساد سیستماتیک در دولت پوشالی کرزی و در جامعه اشغال شده ما اند. و اگر بالفرض این معضله برای آنان اهمیتی داشت، در جریان یازده سال گذشته چرا به این جدیت و شدت به الغای آن

نپرداختند؟ کنه مطلب در این است که محرومیت تمتع از منابع رو زمینی و زیر زمینی افغانستان و منطقه و عوامل چند درونی و بیرونی دیگر، متحدان امریکا را بر آن واداشته تا "الا و بلا بر گردن ملا" گفته، پای خود را از معرکه بیرون کشند تا "عاصی ماند و دوزخ"! از آغاز اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ م تا کنون، امریکا توانسته بود با جلب حمایت (سیاسی، نظامی و مالی) متحدان خویش، مخارج و تلفات انسانی جنگ را برای خود تقلیل بخشیده و با آنها قسمت کند. در ضمن حمایت معنوی این متحدان را نیز با خود داشت. ولی با یک جانبه گری و تک تازی و حضور منحصر به فرد درآینده افغانستان، امپریالیسم امریکا به تنهایی آماج حملات مردم افغانستان قرار خواهد گرفت. که این امر آمار مخارج و تلفات انسانی امریکا را در جنگ متصاعد خواهد ساخت و لاجرم بر نارضایتی و مخالفت بیش از پیش مردم امریکا از حضور و داشتن پایگاه های نظامی در افغانستان خواهد افزود. مزید بر آن به مخالفت جدی مردم و نیرو های مترقی و ضد امپریالیستی جهان نیز مواجه خواهد شد. که این به نوبه خود نوید بخش مخالفت ها و جنبش های ضد امریکائی در منطقه و سراسر جهان منجمله افغانستان خواهد شد. به ایقان کامل می توان گفت که با ایجاد یک جنبش انقلابی مقاومت مردمی در کشور ما، امریکا نیزمانند شوروی در اینجا به جز از شکست، رسوائی، سرافکننده گی و از دست دادن موقف برتر خود دست آورد دیگری نخواهد داشت.

موضوع داغ دیگر روز - که نمی تواند با مسائل مطروحه در فوق بی ارتباط باشد - راکت پراکنی از صوب پاکستان در مناطق شرقی افغانستان (کنرها) است که باعث کشته، زخمی و آواره شدن عده ئی از هموطنان بی گناه و بی دفاع ما گردیده است. همچنان پیشروی پاکستان و تصرف چند کیلومتر از خاک افغانستان، از جانب مقامات بلند پایه دولت مزدور تأیید و مورد اعتراض نیز قرار گرفته است. بدیهی است که احداث پایگاه های نظامی و تداوم حضور نیروهای امریکائی در افغانستان، امنیت و ثبات منطقه بالاخص همسایه ها را به خطر مواجه می سازد. ولی این خطر به خاطر دفاع از امنیت و منافع افغانستان نیست. آنچنانکه هم اکنون در برابر تجاوز مشهود پاکستان، امریکا که توافقتنامه استراتژیک دفاعی با افغانستان امضا کرده هیچگونه دفاعی، حتی در لفظ انجام نداده است. این خطر از ناحیه قرارگرفتن کشورهای همسایه در تیررس و زیر کنترل امریکا است. کشورهای روسیه، چین و هندوستان در رابطه به این مسئله - با در نظر داشت فعالیت های تروریستی القاعده و بنیاد گرایان اسلامی در آسیا ی مرکزی، سین کیانگ، کشمیر و در داخل هندوستان - برخورد نوسانی، دو پهلو و متردد دارند. از یک جانب با داشتن این امید واهی که شاید نیروهای امریکائی مستقر در افغانستان جلو فعالیت ها و پیش روی القاعده و بنیادگرایان را سد خواهند شد و از طرف دیگر به وضاحت ثبات و امنیت کشورهای خود را در معرض خطر می بینند. بدین ملحوظ است که در باره پایگاه های نظامی امریکا به زبان "ازوپ" یا زرگری ابراز نظر می نمایند. اظهارات اخیر معاون وزارت دفاع روسیه موید این مدعا است. ولی دول پاکستان و ایران مخالفت صریح و آشکار خود را در برابر حضور و ایجاد پایگاه های نظامی امریکا ابراز داشته اند.

جالب توجه و درخور تعمق است که حملات راکتی از صوب پاکستان، همزمان با رویداد های بسیار مهم و سرنوشت ساز در افغانستان، صورت می گیرد. به خاطر داریم که بار اول در آستانه امضای "توافقتنامه ننگین استراتژیک" بین امپریالیسم امریکا و دولت مستعمراتی افغانستان این حملات وقوع یافت و اکنون نیز در بحبوحه امضای "توافقتنامه اسارتبار دو جانبه امنیتی" این حملات انجام می شود. در اینجا دو فرض میتوان مطرح شود. اول اینکه این حملات به موافقت امریکا برنامه ریزی شده است تا احساس خطر از همسایگان را برای افغانها بزرگ و جدی نمایش دهد و روند امضای قرار داد و ایجاد پایگاه های نظامی را تسریع کند. و دوم اینکه مجریان این حملات با پیش فرض قرار دادن این پندار که شاید حملات مشابه از جانب نیروهای اشغالگر امریکائی مستقر در خاک افغانستان به خاک پاکستان صورت گیرد تا بدان وسیله به کشورهای منطقه حالی شود که در صورت حضور نیروهای امریکائی و احداث پایگاه های نظامی آنها، امنیت همسایه های افغانستان و کشورهای منطقه چندان مصئون نخواهد بود. در هر دو حال نتیجه حملات پاکستان به نفع فرضیه اول منتج میشود و توافق را تسریع می کند.

علیرغم اعتراضات تحریک آمیز حلقات سیاسی و اپوزسیون شامل دولت پوشالی و منازعات بوالعجانه و اهریمانه نمایندگان پارلمان پوشالی که منتج به عزل دو تن از وزرای کابینه شد - گویا به نسبت بی توجهی به حملات راکتی، وزرای دفاع و داخله رژیم مستعمراتی جهت استیضاح به پارلمان پوشالی احضار و از وظایف شان سبک دوش شدند - نیروهای امریکائی و دست نشانده شان (حامدکریزی) با خویشتن داری معنا داری، از عمل بالمثل اجتناب ورزیدند تا تمسکی برای کشورهای منطقه نشود و امضاء و توشیح توافقتنامه مذکور (در واقع رسمیت یافتن احداث پایگاه ها و تداوم اشغال امپریالیستی و تداوم حالت مستعمراتی کشور ما افغانستان) به تعویق نیفتد.

سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان امضای هرگونه توافق نامه ای را با متجاوزان به کشور ما مردود شمرده و ایجاد پایگاه نظامی را نیز تداوم اشغال افغانستان توسط امپریالیسم خونخوار امریکا و همراهانش میداند.

مرگ بر امپریالیسم متجاوز و غارتگر و متحدان بومی اش!

به پیش به سوی ایجاد جامعه فارغ از استعمار و استثمار!

تمدید حضور نظامی امپریالیسم امریکا فراتر از سال ۲۰۱۴ به معنای
تداوم اشغال کنونی کشور ما و تداوم موقعیت مستعمراتی آن است!

د طالبانو جگړه یوه د ملي مقاومت جگړه نه ده!

په دې ورځو کې چې دامپرياليسم ناتار د ټولو تر سترگو کيږي او د تيري کونکو د رسوايي لوبنې نسکور شوی دی، بيا هم په ډيره خواشيني سره، دلته او هلته ځيني کسان د پخواني «کفن کش» په ياد ولويدلې دي او ان په لويديځو هيوادو کې د طالبانو د پلوی تکل د هغوی په ماغزو کې گرځي. په ډيره خواشيني سره په دې تيرو دريو لسيزو کې مونږ په وار وار د دې تراژيدی ليدونکي وو. لکه چې د ځناورو جهاديانو د واک پرمهال، ځيني کسان د «جلاد نجيب» واکمني ښه گڼل. او د طالبانو د رانده او ناتارگر امارت په راتگ سره د پاچاهۍ غوښتنه او نورې نيمه خوا او ناشونې هيلې د هغوی پر سر گرځيدل. اوس يو ځل بيا د همغې تراژيدی تکرار ليدل کيږي چې د هغې يو دليل په پريکنده توگه د ملي او انقلابي واکمنۍ د آلترناتيف (ځای ناستی) نشتوالی دی ترڅو ولسي پرگنې د خپلو حقونو او آزاديو د لاسته راوړلو او خوندي کولو لپاره پر هغه باندې ډډه ولگوي. خو څه کولای شو، دا زمونږ او زمونږ د مظلوم ولس بدمرغي ده. ځکه چې هر جنایتکار، واک ته د رسيدو سره سم په لومړي گام کې زمونږ د پوهانو او د هيواد غوره زامنو د هيلو ډک زړه او ټټر د ميرځمنۍ اورځي په غيشو ويشتلی دی. او پر ولسي جوړښتونو او بنسټونو باندې بې کلک گوزار کړی دی، ترڅو زمونږ خلک د پوه لارښود او کارنده بولي. (قومندې) څخه بې برخې شي. د دې هيواد ډير لږ شمير پاتې شوي زړه سوانده پوهان يا د زړښت پير تيروي او يا هم ډول ډول پر شاتمبونکي لاملونه د هغوی د لارې خنډ گرځيدلی او خنډو ته يې شړلي دي. په اوسني ځپل شويو ولسي بنسټونو کې هم بې لارېو، ډله ييزو خپلمنځي ناندريو د هغوی گټوره پياوړتيا په بې ځايه توگه له مينځه وړي دي. هيله من يو چې مترقي او پر هيواد مين پوهان اورون اندي (بوډا وي که ځوانان) او زمونږ ولسي بنسټونه خپل هيواد او خلکو ته په ډيره ځيرنه او ژوره پاملرنه او خپل تاريخی استازيتوب په ټينگار سره، پر ستونزو او خنډونو باندې بريالي شي او د خلکو لارښوونې لپاره مشال وگرځي. ترڅو دغه غم ځپلي او په ځنځيرونو ښکيل خلک د يوې کندې څخه بلې کندې ته او د يوه څاخڅه بلې څاخه و نه لويږي. او د روښانه اندتوگي (طرز ديد) سره خپل ويجاړ شوی هيواد د آزادی، بسيرازی، رغونې او سوکالی پرلورې لارښوونه وکړي او په غښتلي توگه لار ووهي.

زمونږ په اند هغه څه چې په اوسنيو شرايطو کې د طالبانو د منلو غولونکی اوبی لارې کونکې رول لوبوي، وسله واله جگړه ده چې طالبان يې دويم ځل واک ته رسيدو لپاره دنیواکگرو او د افغانستان د اوسني ښکيل شوي واکمنانو پر وړاندې په لاره اچولي دي. ځيني داسې گومان کوي چې گواکې دغه جگړه د «ملي مقاومت» او د «تيري ضد» جگړه ده. او دغه د تيري پر وړاندې ضدیت خو د افغانانو لپاره راپاروونکی ټکی دی چې طالبان په هونښیاری سره هغه ته گوته نيسي اوله ورايه هغه څه بریښي چې په رښتيني توگه هغه شان نه دي. ځيني کسان چې د پوهنې سترنومونه پر ځان لري او د يوڅه پوهيدو سره سره، د دې ځواک او د هغوی د خوځښت په منلو او نه منلو کې قومي، مذهبي، سيمه ايز، او يا د يو څه د لاس ته راوړلو انگيزې په پام کې لري، نو د دې کسانو لارښوونه د حضرت فيل کار دی. خوله هغه ځايه چې ځيني کسان بيا داسې گومان کوي چې د طالبانو جگړه د ملي مقاومت جگړه ده، او په دې هکله د استالين او مائوتسه دون ځينو لاسوندونو (اسناد) ته نغوته او اشاره کوي خو په دې لنډو لاسوندونو کې به ووينو چې د طالبانو جگړه هيڅکله هم د يوملي مقاومت شرايط چې وکولای شو د هغې نه پلوي وکړو، نه درلود او نه يې لري.

تر دې دمخه د خپلې ټولنې د شننې په اړوند ډول ډول اندونو سره مخ شوي وو، او د دې شننو بنسټ او سرچينه مو تر څيړنې نيولې و. په هغه ځای کې مو ويلی و چې ځيني په خپله شننه کې «اخوان عمده دښمن او عمده تضاد فيوداليسم سره گڼي، چې همدا اوس د دوی په وينا د هغوی يوه برخه د امپرياليسم سره په نه پخلا کيدونکې نښته او تقابل کې ټيکاو لري، نو ځکه د دې اند لارښوونه داسې ده: د عمده دښمن او تضاد (فيوداليسم او اخوان) د حلولو لپاره د امريکې سره په ملگرتيا او همغږۍ کړنه وکړو او د هغې هم مرستې واوسو».

مونږ دغه اند يو اړخيز او بې لاری وباله چې د واقعيت يوه خوا وينی او نورې خواوې ناليدلې پريږدي چې د دې پر يوه خوا ليدنې له امله، په پایله کې "ملي تسليم غوښتونکي" غوره کوي او پر هيواد باندې تيري د منلو وړ گڼي. برسیره پردې په هغه بحث کې مو وويل چې دغه اند د امپرياليسم ماهيت او کړنه او د فيوداليسم او ارتجاع سره يې جوړ جاري او پر يوې خوا تلل يې نه وينی. زمونږ شننه دا وه او ده چې زمونږ په هيواد کې عمده تضاد د خلکو او د امپرياليسم او ارتجاع ترمنځ دی.

دغه شننه زمونږ د هيواد د ټولنيز جوړښت او خصلت څخه سرچينه نيسي. زمونږ ټولنه د جوړښت له پلوه نيمه مستعمره او نيمه فيودالی وه چې د امپرياليسم د تيري سره سم په يوه مستعمره او نيمه فيودالی ټولنه بدله شوه او د امپرياليسم او داخلي ارتجاع له خوا د تيري او ناتار لاندی دی. نو زمونږ د خلکو اصلي دښمنان امپرياليسم او داخلي ارتجاع دی. چې د دې دښمنانو د ځپلو او له مينځه وړلو او د ټولنې د خلاصون لپاره مونږ يو ملي - دموکراتيک انقلاب ته اړتيا لرو. د مائوتسه دون په وينا «تير وتنه ده که چيرې داسې انځور ورو چې ملي انقلاب او دموکراتيک انقلاب کوروت د انقلاب بيلابيل پړاوونه دي» زمونږ انقلاب بايد دښکيلاکگر امپرياليسم او کورني ارتجاع په وړاندې وي. زمونږ په هيواد کې دننی ارتجاع د سترو مالکانو، دلال سوداگر، لويديز پورې تړلي تکنوکراتان، جگړه ماران، جهادي بنسټ پال او طالبان دي چې د مائوتسه دون په غوره تعبير سره «هر راز ملي احساس بی له لاسه ورکړي او د هغوی گټي د امپرياليسټانو د گټو سره گډې شوي دي»

، چې د دې هیواد پلورونکو ډلو نه پرته امپریالیسم هیڅکله به په دې څیر بی شرمۍ تیری نه کاوه. (د مائوتسه دون منتخب آثار، فارسي چاپ، لومړی ټوک، ۲۳۴ مخ)

هیڅکله باید هیر نه کړو چې د نورو لاملونو تر څنګ پر افغانستان باندې د شوروي د تیري هڅوونکي او غوښتونکي، خلقيان او پرچميان وه. دا باید هم هیر نه کړو چې د وژونکو او ویجاړوونکو بهرنیانو (پاکستانیان، عربان، ایرانیان او امریکایان) افغانستان ته د راتلو لپاره همدغه جهادي ځواکونو لاره برابره کړي ده. زموږ پر هیواد بهرني تیري کوونکي، طالبان یې د یو مزدور لښکر په څیر زموږ پر هیواد او خلکو باندې تپلي دي. پردې باندې ټول پوهیږو چې د اوسني واکدارانو مینځته راتلل د B52 الوتکو له برکته ده. همدوی په ټولیزه توګه همغه دنني مرتجعین دي چې په پورتنیو کړنو کې مو هغه تعریف کړ. دوی په څرګند ډول زموږ د خلکو د بنسټان دي او د بنکیلاګر امپریالیسم سره ګډ برخلیک لري. په رښتیا سره د دغو هیواد پلورونکو څخه پرته، نه سوسیال امپریالیسم، نه امپریالیسم او نه هم نړیواله ارتجاع هیڅکله به دې څیر زړه ورتیا نه شو کولای چې زموږ پر هیواد تیری وکړي.

د دې شنې پر بنسټ په افغانستان کې امپریالیسم او ارتجاع د تضاد یوه خوا ټاکي. او کله کله د دوی ترمنځ ټکر د خپل منځي تضاد او مبارزې او د همګونۍ ستونزه ده. موږ د ارتجاعي ځواکونو ترمنځ او په دې توګه د امپریالیستانو په منځ کې د دغسې مبارزې او پخلاینې (همګونۍ) شاهدان یو. موږ نه غواړو چې دلته یو ځل بیا پر هغه باندې خبرې اترې وکړو.

څرنگه چې په تیرانحرافي اند توګه کې مو ولیدل چې د فئودالیسم او ارتجاع ګټې د امپریالیسم څخه بیلوي، او په افراطي ډول یو د بل په وړاندې رډي او په دې تقابل کې د امپریالیسم پر خوا ودریږي، نو په پایله کې د ملي تسلیم غوښتونکي د انحراف لورې ته لویږي. یوه بله اند توګه هم شته چې غواړي د هغه عکس ترسره کړي یعنې عمده تضاد یواځې د امپریالیسم سره ګڼي او ارتجاع - چې پخپله زموږ پر هیواد د تیري دلیل او لامل دی او «د امپریالیسم په وینو لږ لې توره» ده - د امپریالیسم څخه بیلوي او په دې بیلولي او تقابل کې، په دې پلمه چې د هغوی ځینې ډلې د امپریالیسم د تیري پر وړاندې جګړه کوي، پلوي یې کوي چې بیا د تضادونو په ګډوډولو سره، یو بلې بې لارۍ ته چې ماورای ارتجاعي انحراف ورته ویلی شو، ولیږي.

د تیري غندل د منلو وړ او ښه خبره ده. زموږ ولس هم په خپل اوږد تاریخ کې، پر دغه نامه نړیوال شهرت لري. خو په ډیره خواشینۍ سره باید ووايو چې د تیري ضد خوځښتونو کې رهبري او دشتوو ځواکونو د ګډون او یووالي د څرنگوالي په هکله د پاملرنې نشتوالی، هر ځل د زړونو او سلونو زرو انسانانو د وینو او زموږ د هیواد د ویجاړیدو سره سره، د دې مبارزو لاسته راوړنې، ارتجاعي ځواکونه راخپل کړي او زموږ ټولنه یې پرشایون ته اړ کړي ده.

د یوه ملي پوه بومیانګلوی (رهبري) د نشتوالي له امله په نولسمه پېړۍ کې د انګریز د تیري کوونکي او بنکیلاګر امپریالیسم پر ضد زموږ د خلکو د خپلواکۍ غوښتنې جګړې لاسته راوړنې امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان او د شلمې پېړۍ په دریمه لسیزه کې نادرخان ولوتل. او هر یوه په بیله بڼه یو ځل بیا زموږ ولس د ځان او بهرني بادارانو تر مریتوب لاندې راوستل. د شلمې پېړۍ په پای کې د سوسیال امپریالیسم په وړاندې زموږ د خلکو ټینګار او سرښندنو څخه د امریکې امپریالیسم، د سیمې ارتجاع او بنسټ پال جهادي - طالبی مرتجعینو ګټه پورته کړه. او داسې توره ورځ یې زموږ پر خلکو باندې راوستله چې هر احساس لرونکی انسان زموږ پر حال او ښکې تویوي. کیدای شي څوک وپوښتي چې تاسې ولې د شوروي ضد جګړه کې د چمتووالي پرته د اخوان تر څنګ ګډون وکړ؟ د شوروي په وړاندې په خپل سر راپاریدلی او ټولیزه وسله وال خوځښت کې د ملي او مترقي ځواکونو ګډون هغه سکالو (موضوع) ده چې خپلې بیلې ځانګړتیاوې لري. هیر موشني کله چې په دره صوف، پکتیا، بامیان، وردګ، نیمروز... او په ۱۳۵۷ ش کال د حوت په ۲۴ د هرات پاڅون سره په خپل سر راپاریدلي وسله وال خوځښتونه پیل شول. هیڅکله هم د دې ځواکونو او پاڅونونو نوبتګر اخواني ارتجاعي ځواکونه نه ول. هغوی د دې پاڅونونو څخه وروسته او د هغو د لاسته راوړنو ډلو ټولو په موخه د پردیو له خوا جوړ او تنظیم شول. نو ځکه په جګړه کې د ګډون کوونکو سازمانونو څخه یو سازمان (ساما) د «ملي خپلواکۍ» د شعار د لومړیتوب په منلو، د نورو غوښتنو سر بیره په خپله لومړنۍ اعلامیه کې د خلکو په خپل سر راپاریدلي پاڅون ته د خبردارۍ په ترڅ کې، د ملي مقاومت په جګړه کې د "شهید مجید" په قلم داسې څرګندونه وکړه چې: «د بشر د ټول تیر شوي تاریخ تجربې او د هغې غوندې (جملي) څخه زموږ د خلکو امپریالیستی ضد جګړې او د دې هیواد په زړونو سرښندنو زامنو د وینو په بیه د دې رښتیا یې منونکی دی چې ملي خپلواکي د رښتینې دموکراسۍ، ټولنیز عدالت او مترقي یون پرته، نوې بنکیلتیا او د تویو شویو وینو د ضیاع پرته کومه لاسته راوړنه نه درلوده او نه یې لري.» (د ساما لومړنۍ اعلامیه)

ښه څیرشی! «ساما» په څرګنده توګه ویلې ده چې په جګړه کې زموږ ګډون د جګړې او ان یواځې د تیري پر شا تمبولو لپاره نه دی. موږ د تیري ضد جګړه کې - چې د خلکو له خوا (څیرشی د خلکو له خوا) پخپل سر راپاریدلي بڼه په لاره اچول شوې وه - د ګډون په ترڅ کې ځینې استازیتوبونه ترسره کړل. دغه رسالت د ملي خپلواکۍ لاسته راوړل، د رښتینې دموکراسۍ تحقق، ټولنیزه پیاوړتیا، او د خوځښت د پرمختیا جوتول و. ترڅو د دې تراغیزې لاندې وکولای شو د خلکو وګړیزه وسله واله جګړه د یو پخپل سر راپاریدلي ایله جارې جګړې څخه وروسته وکولای شي خلکو ته رښتینې دموکراسي او ټولنیز عدالت خوندي کړي. ترڅو ټولنه د بشپړتیا، پرمختګ او هوساینې لور ته ولیږدوي او خلک سوکالی-ته ورسیري.

خو په ډیره خواشینۍ سره د بهرنیانو لاس وهنې، د امپریالیسم جوړجاړي د فئودالیسم او ارتجاع سره او د هغوی له خوا د وسلو د انبارونو او د میلیاردونو دالرو لیرد او د زرگونو کارپوهانو استول، دې لوړې هیلې ته زموږ د خلکو رسیدل ناشونی شو. او زموږ د تیري ضد خوځښت باندی د امپریالیسم او دنني ارتجاع د برلاسي له لامله، هغه ټولې سربښدنې او هلې ځلې «دنوي مرییتوب او د تویو شویو وینو د ضیاع څخه پرته بله پایله نه درلود.»

دغه ترخه او خواشینونکې پایله دغه اند توگه جوته کړه چې ایله جار خوځښت (که هرڅومره وگړیز هم وي د یوې رغندې، پرمختللي او ځواکمنې رهبرۍ څخه پرته) پر هغه باندی ارتجاعي لاس بري ځواکونه، په خپله خوښه د وروسته پاتې والي او غلامۍ پر بې لارې خوا لیرې دي. ملی او مترقي ځواکونه هیڅکله دا اجازه نه لري چې دغسې بې لارې (انحراف) ته غاړه کیږدي او د هغه ترشا لاړشي. مترقي ځواکونه په هغه مهال او د ملی مقاومت د جگړې په ترڅ کې، نه یواځې د ارتجاع ترشا - چې د تیري په وړاندی هم جنگیدل - نه دي تللي، بلکې (د سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم او ارتجاع) د شوم مثلث تر ذلت د بنکیلتیا خطر او د مقاومت د بې لارې په اړوند په ډیری شمیر لیکنو او مقالو کې خبرداری ورکړی وو. او د خلکو په خوځښت کې د امپریالیسم، د سیمې ارتجاع او دنني ارتجاع لاس وهنې غندلي وو او د هغوی د پایلې په هکله وړاندوینې کړې وې.

ملی او مترقي ځواکونه دنده لري چې وگړیز خوځښتونه مینځته راوړي او لارښوونه یې وکړي. او همدا ډول په وگړیزو او پخپل سرراپاریدلي خوځښتونو کې د «رښتینې دموکراسۍ د تحقق، ټولنیز عدالت او مترقي یون» په لور د هغوی په پرمخ بیولو کې گډون وکړي. خو کله چې یو خوځښت د خلکو له خوا نه بلکې د امپریالیسم او د سیمې د ارتجاع د گټو پر بنسټ، د وحشي او وینې څښونکو طالبانو له خوا چې زموږ بې گناه نارینه او نسځې وژني او سنگساروي او د هغوی د واکمنۍ توره څوکلنه تجربه هم لرو، او د ټولو نه مرتجع پاکستاني ځواکونو تنظیمول - چې د افغانستان د خلکو سره خپله دښمني هم نه پټوي - په لاره اچول شوی او له پیل څخه موخه یې د ډول ډول ارتجاعي بادارانو او امپریالیستانو د گټو په پام کې نیول او خوندي کول دي. هیڅکله حق نه لرو چې د هغوی منونکي او تردې لاناوړه چې د هغوی تر شا ولاړ شو. له دی امله چې په جگړه کې یوه اغیزمنه او د حساب وړ ځواک نه یو او د دې خوځښت د لارښوونې او نغوټې پیاوړتیا هم نه لرو او ان پرخپلو پښو د ودریدلو ځواک هم نه لرو، نو اړو مړو د طالب په گواډاګي بدلېږو. حال دا چې د شوروي د تیري ضد جگړه کې «چپ» ډلې خپلواک وسله والې جبهې، نیمه خپلواک او تر پوښښ لاندی جبهې درلودې او ان تردی پوری چې په ځینو پوښښي جبهو کې د کین انقلابی ملگرو د زبرول له امله هغه جبهه یې چپیانو ته اړوندول.

په باوري ډول ویلی شو چې د امپریالیسم د وحشت او بمباریو، اقتصادي فشار او د جگړه مارو ډلو ځورونګی تحمیل، ژبنۍ او قامي تریګنۍ، د مذهب تر نامه د خلکو تیر ایستل او... په پایله کې، زموږ د مظلومو خلکو ځینې یوڅه کسان د طالبانو تر شا ولاړ شول. د دې سره سره کله چې موږ ته د طالبانو د رهبرۍ ماهیت او د هغوی د خوځښت بنکیلتیا څرگند شوی دی، موږ حق نه لرو چې په پوپولیستی الواک (مفکوره توده گرايي) سره، یواځې په دې دلیل چې په دی خوځښت کې ځینې ناپوه او غولیدلي وگړي هم شتون لري هغه د منلو وړ وبولو. د دې پر خلاف زموږ پر هیواد باندی د امپریالیسم تیري او د هغوی د ماهیت څرگندونې باید د طالب د خلکو ضد ارتجاعي او زبر ارتجاعي ماهیت د څرگندولو په ترڅ کې دغه شمیر خلک وپوهول شي چې د طالبانو او د هغوی د بادارانو د شومو موخو ناپوهیدلي قربانیان نه شي.

تکراروو چې موږ دنده لرو په هغه توگه چې د تیري، د امپریالیسم او د هغه دنني ملگرو یعنی دکرزي او د شریکانو مستعمراتي ادارې پر ضد مبارزه کوو، د طالب کرغیږن او ارتجاعي ماهیت او د پردې تر شا لاسونه چې هغه ته مرسته کوي، د طالب وحشت او بربریت او د هغوی د یوځل بیا واکمنۍ ته درسیدلو راتلونکي خلکو ته بریند کړو او د هغوی په وړاندی مورچل ونیسو. موږ باید خلک وپوهوو چې یوځل بیا د یوه ځانه بلې څا ته ونه غورځول شي. موږ باید خلک وپوهوو چې د طالب د یوځل بیا واکدارۍ سره، هېڅ یو ځواک به د دې پیاوړتیا ونه لري چې د ډیری اوږدې مودې لپاره د ټولني پرشا یون او د طالب د وحشت او بربریت مخه چې د هغوی د پخواني دورې څخه به ډیره بده هم وي، ونیسي. طالبان چې یوځل یې ماته خوړلې او په تیره بیا چې خلک د هغوی څخه پلوی هم نه دی کړی، واک ته د رسیدو سره سم د ټپي مار په څیر خپل زهر زموږ د بې دفاع او بې پناه خلکو په ځان به تش کړي. بی له شکه هغوی به زموږ ټولنه په پیږیو تر شا وغورځوي.

د دې شنې څخه باید داسې پایله لاسته راښي چې گواکې موږ د طالبانو په غندلو سره د اوسني وضعیت منونکي یو. هیڅکله او په هیڅ ډول داسې نه ده. خو د بد او ډیر بد دښمن څرگندول یو دود دی. هغسی چې مارکس هم پانگه وال (بورژوازي) د فیودالی اشرافیت په پرتله پرمختللی باله، لنین او مائوتسه دون او نورو هم د دې کچه، دارونکي، وحشت او... د ډول ډول دښمنانو سپړنه یې کړي دي او بد څخه ډیر بد دښمن یې راپېژندلی دی. ترڅو د هریوه په اندول مبارزه وشي. موږ اوسنی واکداري د تیري زیږنده بولو او زموږ په اند هر ډول ملگرتیا او په یوه لاره ورسره تلنه که د دولت په لور پورې څوکیو کې گډون لري او که په غله اولو ټمارو NGO گانو کې دي او یا په هره بله بڼه، د تیري سره ملگرتیا ده. هو، موږ د تیري او د هغې د زیږندې په بشپړه غندلو باندی باور لرو. او د دې هیلې د رښتیا یې او د ټولني د خواري کښو پورې (طبقاتو) پر گټو ولاړ نظام د ټیکاو لپاره هلې ځلې کوو. خو دا باید څرگند کړو چې د تیري ضد جگړه کې زموږ ملگري څوک دي؟ او څه ډول خوځښت ملی مقاومت دی؟

دلته مونږ غواړو د يووالي د څرنگوالي او د تيري ضد جگړه کې د نورو ځواکونو سره ملگرتيا د ښه روښانتيا لپاره او هغه شرايط چې انقلابيون يې يووالی او يا «متحده جبهه» کې بايد څرگند او بيان کړي، خو تاريخي تجربې وړاندې کوو. ترڅو وگورو چې د ملي مقاومت خوځښت شرطونه څه دي؟ مائوتسه دون د جاپان په وړاندې د مقاومت او دموکراسۍ په اړوند وايي: «... د دموکراسۍ لپاره مبارزه کې د مقاومت لپاره مبارزه هم ده. مقاومت او دموکراسي متقابلا يو د بل شرط دی. په هماغه توگه چې مقاومت او داخلي سوله او يا مقاومت او داخلي دموکراسي يو د بل شرطونه دي. دموکراسي د مقاومت ضامن دی او مقاومت کولای شي د دموکراسۍ لپاره د خوځښت د ودې لپاره برابر شرطونه مينځته راوړي.» (د مائوتسه دون منتخب آثار، فارسي چاپ، لومړی ټوک، ۴۴۰ مخ)

دغه اصل همدا اوس په افغانستان کې په کلکه د ټينگار وړ دی. آيا طالبان مني چې لږ تر لږه دموکراسي رعايت کړي. او د ځان څخه پرته بل ځواک د خپل هويت او تشکيلاتو په ساتنې سره ان د تيري ضد جبهه کې په خپل څنگ کې مني؟ آيا طالبان حاضر دي د تيري ضد متحده جبهه کې ډير لومړني دموکراتيک اصول چې هماغه د تيري ضد ځواکونو د هويت او دموکراتيک حق په رسميت پيژندل دي، امپرياليسم او يا نورو بهرنيو ځواکونو ته نارووندي، دخپلو ملگرو ځواکونو گروهو (باورونو) ته په درناوي او دخلکو د آزاديو او حقونو منل دي، په پام کې نيسي؟ آيا طالبان حاضر دي د نورو په وسله سمبال او تنظيم شويو ځواکونو سره په سوله کې ژوند وکړي؟ مونږ خو داسې تصور هم نشو کولای. نو نه پوهيږو چې هغه ځواک او يا که څوک وغواړي د تيري ضد جبهه کې د طالبانو ملگرتيا وکړي، کوم شرطونه بايد په پام کې ونيسي او طالبان د نورو څخه څه شي غواړي؟

هغه جگړه چې اوس مهال طالبانو په لاره اچولې ده، که چيرې ومنو چې د تيري ضد او د مقاومت جگړه ده (چې منل يې گران دی) څرنگه چې خلکو او وگړيزو تنظيمونو ته هيڅ حق او ونډه نه ورکوي، نو هر وروماتي سره مخامخ کيږي. هر څوک که څه هم وغواړي چې په دې جگړه کې گډون وکړي بايد د طالبانو شرايط او وړمندونه (دستورونه) ومني يعنې طالب شي. نو ځکه نه شو کولای دغه جگړه د «ملي مقاومت جگړه» وپولو. مائوتسه دون وايي: «د مقاومت جگړه په هغه توگه چې يواځې د دولت له خوا [په افغانستان کې د طالبانو له خوا] ترسره کيږي او دخلکو پرگني په هغه کې گډون نه لري، کوروت د ماتې سره مخامخ کيږي. ځکه چې نوموړې جگړه په بشپړه توگه، ملي انقلابي جگړه نه گنل کيږي ځکه چې نوموړې جگړه دخلکو جگړه نه ده... په بشپړه مانا سره په ملي انقلابي جگړه او يا ټوليزه د مقاومت ملي جگړه کې دهيواد د خلاصون لپاره بايد د جاپان په وړاندې هغه لس گوني برنامه چې کمونيست گوند مطرح کړی دی، پلې کړو.» (د مائوتسه دون آثار، دويم ټوک، فارسي، ۸۲ مخ)

د کمونيست گوند د لسگونې برنامه د لوستلو لپاره د مائو د آثارو دويم ټوک فارسي چاپ ته مراجعه وکړئ، ۳۲ نه تر ۳۹ مخونه) پاملرنه وکړئ چې ان هغه جگړه چې د گوميندان دولت دخپل څوسليزه زره فوځ سره د جاپان په وړاندې په لاره اچولې و، څرنگه چې وگړيز او دموکراتيک تگلاره يې نه درلوده، مائوتسه دون هغه ملي انقلابي جگړه نه گڼي او دهغه دماتي وړاندوينه کوي. او يواځې هغه جگړه ملي انقلابي، د منلو او پلوي وړ گڼي چې په هغه کې دخلکو پرگنو ته پراخه ونډه ورکړي، او دخلکو او سياسي ځواکونو او کړيو د آزادۍ او حقونو د خوندي کولو لپاره دموکراتيک تگلاره ولري. دشوروي ضد جگړه دخلکو جگړه وه. مونږ غوښتل چې په جگړه کې د گډون سره سم، د دموکراتيکې تگلارې په ورکولو سره مترقي لورته يې بوځو. څرنگه چې مونږ په دې کار کې بريالي نه شولو، نو دخلکو جگړه د برلاسي ارتجاعې ځواکونو له خوا بې لارې ته يووړل شو.

اوس طالبان پخپله جگړه ماري باندې چې کله کله د ځناورو ښه لري (لکه د ژورناليسټانو، دماين پاکۍ او د طبې خدمتونو دکارکونکو سرونه پرې کول، د ښځو سنگسارول، د ښوونځيو سوزول او د ښوونځيو د نجونو پر مخ باندې د تيزاب شيندل او...) د پورتنيو نوموړو شرايطو څخه کوم يو يې لري چې وکولای شو هغه دملي مقاومت ځواک او د هغوی جگړه، ملي انقلابي جگړه وگڼو او ويې منو. طالبان نه دخلکو د وپراخ (پلوي) نه برخمن دی او نه د دموکراسۍ او دخلکو د حق سره جوړجاړي لري.

مائوتسه دون د يوې ملي انقلابي جگړې سياسي موخه داسې تعريفوي: «د جاپان پر ضد مقاومت د جگړې سياسي موخه... عبارت دی د جاپان د امپرياليسټانو بهرته شړل او د يونی چين جوړول چې په هغه کې آزادۍ او برابري واکمن وي» (د مائوتسه دون د آثارو دويم ټوک، فارسي چاپ، ۲۳۲ مخ)

دلته په څرگند ډول وينو چې مائوتسه دون «د جاپان امپرياليسټانو بهرته شړل او د يو نوي چين جوړول چې په هغه کې آزادۍ او برابري واکمن وي» د يوې سياسي موخې برخې بولي چې يوبل ته اړ او اړين (لازم او ملزوم) دي. آيا کولای شو داسې وانگيږو چې د طالبانو د رهبرۍ لاندې - که څه هم تيري کوونکي امپرياليسټان د افغانستان نه بهر ته هم وشړل شي - يو نوی افغانستان چې په کې آزادۍ او برابري واکمن وي مينځته راشي؟ هيڅکله! داسې هيله خيال اناشونی دی.

مونږ د تير خونړيو تجربو په پام کې نيولو او د ډيري انقلابي او وگړيزو شهيدانو او تير شويو خوځښتونو باندې د ارتجاعې رهبريو ترڅو تجربو په پام کې لرلو، يواځې د تيري ضد احساساتو سره د ستونزو په هکله بايد بسنه ونکړو. تردې وروسته په هر يو خوځښت او جگړه کې د يووالي لپاره گډون، د يو خپلواک ځواک په توگه او دخپل ايدئولوژي او تشکيلاتو د هويت په ساتنې سره او دخلکو لپاره خپلواکۍ او دموکراسۍ او د ټولني پرمختگ باندې بايد ټينگار وکړو، او د دې شرطونو څخه د يوه نه هم بايد تير نه شو. مونږ په جگړه کې يواځې د جگړې لپاره گډون نه کوو. مائوتسه دون په دې هکله هم يوه لارښوونه لري: «د مقاومت جگړه، يووالی او پرمختگ... يوه ځانته غونډله جوړوي او د يوه څخه يې هم

نه شو تیریدلای. که چیرې د مقاومت پر جگړه او نه په یووالي او پرمختګ باندې ټینګاروشې، دغسی «د مقاومت جگړه» به نه ټینګه وي او نه هم پایښت لرونکې. د یووالي او پرمختګ لپاره د برنامې پرته، د مقاومت جگړه ډیر ژر یا ځنډ تسلیم غوښتونکې ته اوږې او یاماتی سره مخامخ کیږي. مونږ کمونستان پر دې اند یو چې دغه درې اصله باید یوه ځانته غونډله جوړه کړي. (د مائوتسه دون د آثارو دویم ټوک، فارسی چاپ، ۲۰۷ مخ)

په رښتیا سره چې همداسې ده او زموږ ترخه تجربه هم هغه روغه گڼي. مونږ چې د ځینو دننیو او بهرنیو مخنیوونکو لاملونو تر اغیزې د شوروي سوسیال امپریالیسم ضد جگړه کې و موندلو کړای چې د یووالي او پرمختګ اصل د مقاومت جگړه کې گډ کړو، د تیرې دغندلو سره سره، د مقاومت خوځښت د ارتجاع او امپریالیسم غوښتنو ته تسلیم شو چې او سني مصیبتونه د هغې پایلې دي. او س که چیرې یو ځل بیا څوک راشي او د امریکې د نیواک تر نامه لاندې د پاکستان «آی اس آی» او «القاعده» او طالبان لاس بری او مرییتوب پرمونږ او زموږ پر خلکو تحمیل کړي، داسې مقاومت په رښتیا سره هم چې «یوه متا که خبره» ده او ان چې یو ناوړین دی. داسې متحدینو سره د خپلواکۍ غوښتلو هیله یوه خوشې هیله ده. د تیرې شویو ترخو تجربو تکرار ته، نور نوتیروتنه نه شو ویلی. مونږ ته پکار دی چې په ناغوښتلي او ناپوهۍ سره پر هغه ځای ټیک او ونه نیسو چې زموږ وړ نه دی. د امریکې او د هغه د نړیوالو ملگرو په وړاندې مقاومت زموږ او زموږ د خلکو حق او دنده ده چې باید په پوهه او د خلکو په راپارولو او د رښتینې خپلواکۍ غوښتونکو او وگړیزو ځواکونو سره د هغوی اړیکې نښلول او زموږ د هیواد او خلکو د بشپړ خلاصون لپاره د آزادۍ غوښتنې او مترقي تگلارې تدوین او تحقق باید ولټول شي او ټول مترقي او ملي ځواکونه باید په رښتینې توګه د هغه لپاره کار او کړنه وکړي.

کیدای شي چې ځینې دوستان داستالین وینا د یو لاسوند په توګه وړاندې کړي چې ویلی و: «د افغانستان د خپلواکۍ لپاره د افغان د امیر او د هغه د ملگرو او مرستندویانو مبارزه له عینې لیدلورې انقلابي مبارزه ده. ځکه چې دغه مبارزه امپریالیسم له پیاوړتیا غورځوي او د هغه ځواکونه خوروي او له رښتینې نه یې لږوي...»

(استالین، د لینینسم د اصولو په هکله، فارسی چاپ، ۸۲ مخ)

پر ځای ده چې همدلته او د هماغه اثر څخه د استالین یو بله وینا راوړو چې وایي: «د دویم بین الملل په پړاو کې او ملی ستونزه د لینینسم په پړاو کې کوروت یوشان نه دي. دغه دوه پړاوونه نه یواځې د حجم او شمیر له مخې، بلکې د دنني خوا له مخې یو دبل سره ژور تضاد لري.» (هماغه اثر، ۸۰ مخ)

د یالکتیکې لیدنه او عینې واقعیتونه حکم کوي چې ووايو د ۸۰ کلونو په شا وخوا تیریدو سره چې د استالین د لیکنې څخه تیرې شوي دي، په ملي ستونزه کې نور بدلونونه هم راغلي دي چې نه شو کولای په بی پروایۍ سره د هغې ترڅنګ تیر شو او پر هغه نقل قول باندې بسنه وکړو. د استالین د ژوند پر مهال د مستعمراتو ملي خوځښتونه چې د امپریالیسم د برلاسیۍ پرضد او په عمده توګه د بنسکیل لاندې هیوادونو د ملي بورژوازی تر بومیانګلوی لاندې پیل به شول، پلوي یې کیده او دغه یواصولي او مترقي کار وو. ځکه چې امپریالیسم او بنسکیلاک پر ارتجاعي ځواکونو باندې په ډډه لگولو سره (په ټولیزه توګه پر فتودالي اشرافیت باندې) ولسونه یې تر بنسکیل لاندې راوستل. د هغوی په مخامخ لوری کې خپلواکي غوښتونکي ځواکونه چې په ټولیزه توګه ملی پانګه وال د هغې په سرغڼه (مشرې) کې وه د دې استعماري بندونو د شلولو لپاره او د امپریالیسم د کړې د ناځواکه کولو لپاره ملي خپلواکي غوښتونکي خوځښتونه یې په لاره اچول.

زموږ په هیواد کې، هغه مهال د انگریز امپریالیسم د مرتجع فتودالانو او روحانیونو سره په جوړجاړي هڅه یې کاوه ترڅو زموږ هیواد تر خپل بنسکیل لاندې ولري. د دې ترڅنګ امان الله خان او د هغه ملګري (د استالین په وینا د هغه اعوان او انصار) چې زموږ په تاریخ کې د دویم مشروطه غوښتونکو په نامه شهرت لري او د هغوی مستعجل دولت هم مشروطه دولت نومول کیږي، او د ملي پانګه وال استازي شمیرل کیدل، د هغوی تگلاره تر هغه مهاله زموږ په هیواد کې ډیره مترقي او دموکراتیکه تگلاره شمیرل کیده او د هغوی د تیرې ضد خوځښت د ټولو خلکو د ملاتړ څخه برخمن وو او پردیو پورې پیلی نه وو. ځکه حق یې درلود چې په ملي او نړیواله کچه د هر مترقي ځواک د منلو وړ وي. تاریخ شاهد دی چې د هغه خوځښت گوزار پر انگریزي امپریالیسم باندې هومره کلک او کارنده وو چې انگریز تر هغې وروسته نور هیڅ کله ونشو کړای چې د افغانستان خلکو سره مخامخ شي. استالین او بلشویکانو دغه مترقي او ولسي خوا یې لیدل چې باید د هغه پلوي یې کړی وای. د دی نه به تیر شو چې د هغې ورځې په شرایطو کې د دې امپریالیستی ضد خوځښت پر تله د اروپایي سوسیال دموکراتانو سره چې د خپلو امپریالیستانو د پلوي ترکچې پرېوتې وه، څومره اړین او د هغو ورځو د ملي او مترقي خوځښتونو په ګټه وه.

خو د دویمې نړۍ والې جگړې څخه وروسته ملي پانګه وال، په پرمختللي او خپلواکه توګه د ودې شونتیا ونه موند، او د هغه ځای په ټولیزه توګه امپریالیسم ته پیلی پانګه وال یا «کمپرادور» نیولی دی. که څه هم د یوه امپریالیسم پر وړاندې ودریږي خو بلې ته کوروت پیلیتوب لري. او هرکله چې د خوځښت په سرغڼه کې یې ټیک او نیولی، هغه یې په ځان پورې اړوند امپریالیسم ته سپارلی دی. د هغې بیلګه د نړۍ په ډیرو برخو او په ځانګړي توګه د ختیځې اروپا په هیوادونو او پخوانې شوروي کې په څرګنده توګه لیدل شو چې څرنگه د خپلواکۍ غوښتنې تر نامه لاندې د امپریالیسم په مطیع ګوډاګي بدل شوي دي. د یادونې وړ ده چې به نننیو شرایطو کې مونږ لیدونکي یو چې امپریالیسم او په هغه پورې پیلی کمپرادور یسم د ځایي او نړیواله ارتجاعي ځواکونو سره یو ځای د ولسونو په بنسکیلتیا کې په ګډه کړنه کوي. نو ځکه زموږ د هیواد

ارتجاعي ځواکونه، او په تيره بيا له هغې غونډلې څخه طالبان په زرونو مزيو د ډيرو امپرياليستانو او سيمه ييزو مرتجع انډيوالانو دگډ برخليک او آري (ماهيت) په لرلو، يو د بل سره تړلي دي. او په هيڅ ډول نشي کيدای چې دامان الله خان او دهغه دملگرو د خپلواکۍ غوښتنې خوځښت سره پرتله شي. او نشو کولای پر هغه باندې «دملي مقاومت» نوم کښيږدو او وې منو.

د يادونې وړ ده چې د ملي خوځښتونو د ماهيت او د هغې د پلوی شرطونو او څرنگوالي په اړوند، د استالين يوه بله وينا د هغه ځای څخه راوړو: «ملي ستونزه د پرولتاريا د ټوليزې ستونزې يوه برخه او د پرولتاريا د دکتاتورۍ يوه برخه ده. ستونزه په دې ډول ده چې آيا د مظلومو هيوادونو د آزادۍ غوښتنې خوځښت په مينځ کې انقلابي شونتيا پټه دی، همدا اوس خپل وروستي بريد ته رسيدلي. او که چيرې نه دي رسيدلي آيا هيله او بنسټ يې شتون لري چې د هغو شونتياوو څخه يې د پرولتاريا انقلاب دپاره گټه واخلو او ناخپلواک او ترواک لاندې هيوادونه د پانگوال امپرياليسم د زيرمې څخه د انقلابي پرولتاريا زيرمې ته واړوو او په ټل (متفق) يې بدل کړو؟» نوځکه د «پرمختللي ولسونو» د پرولتاريا له خوا د ناتار لاندې ولسونو خوځښت ته د مرستې اړتيا ليدل کيږي، هغه هم پريکنده او ټينگه مرسته دا په دې مانا هم نه ده چې پرولتاريا بايد د هر ډول ملي خوځښت سره يعنې د تل لپاره په ټولو ځايونو او په ټولو ځانگړو برخو کې مرسته وکړي» (استالين، د لينينيسم د اصولو په هکله، ۸۳ او ۸۴ مخونه)

دغه اوږد نقل قول، په تيره بيا هغه ټکي يې چې مونږ پرې ډډه لگولې په څرگند ډول ښکاره کوي چې هر خوځښت، که څه هم د تيري ضد څيره ولري، د امپرياليسم ضد ملي خوځښت نه دی چې پرولتاريا او مترقي ځواکونه د هغوی پلوي ته اړ وي. د امپرياليسم ضد آزادي غوښتونکی خوځښت بايد تر بنکيلاک لاندې هيواد د پانگوال امپرياليسم او د هغه پورې تړلې ارتجاع د زيرمې څخه خلاص کړي. ټينگار کوو بايد تر بنکيلاک لاندې هيواد د پانگوال امپرياليسم او د هغه پورې تړلې ارتجاع د زيرمې څخه خلاص کړي او د انقلابي پرولتاريا په زېرمه او ټل يې واړوي. د داسې خوځښت چې د هغه موخه د «خپلواکۍ» څخه لږيات په ملي آزادۍ او د ولس په خلاصون پای ته ورسېږي، نه يواځې دا چې ترې پلوي وکړو، بلکې د هغه په منځ ته راوړلو، بشپړولو او برياليتوب ته د رسولو لپاره د سربښندنې تر بريده هم کړنه وکړو. خو د افغانستان د طالبانو خوځښت او د هغوی پاکستاني ټلوالی د انقلاب، پرولتاريا او د مترقي ځواکونو ستر دښمنان دي چې هيڅکله هم د هغوی ملگرتيا او پريوه لوري تگ ته د پرولتاريا او په پايله کې پرولتاري انقلابي سازمانونو سره کومه هيله نشته دا خو به هيڅ شونې نه وي چې وکولای شو د طالب په ملگرتيا، او تر هغه لاندې چې د هغوی تر بوميانگلو لاندې، ښکيل شوی افغانستان د امپرياليسم او ارتجاع د زيرمې څخه د پرولتاريا په زېرمه او ټل بدل کړو. دا ناشونې دی! د دې سره سره په تکرار يادونه کوو، مونږ همدا اوس په خپل ښکيل شوی هيواد کې دنده لرو چې د تيري د تمبولو او په دې اړوند د خلکو د پوهاوی او راپارولو په موخه کار وکړو. په همدې توگه د طالب او يا هر ارتجاعي او امپرياليسټي ځواک له خوا د خلکو څخه د توپ د خولې د غوښې جوړولو د مخنيوي لپاره کار وکړو. مونږ بايد په ډير زغم سره د يو متشکل، مترقي او د تيري ضد ولسي اوږدې جگړې سمبالوونکي او پر خپلو پښو ولاړ سازمان د جوړولو لپاره خپله ملا وتړو او هڅه وکړو ترڅو د ځان او د ولسي ځواکونو په تنظيمولو سره د پوهې په مرسته د خلکو د پرگنو د پوهاوي او تنظيمولو پړاو ته وده ورکړو. په هغه توگه ځينې ستري او له اده باده لويدي کسان، په ننني شرايطو او د امپرياليسم د وسلو او پرمختللي تخنيک په وړاندې داکار ناشونې گڼي، چې ناشونې نه دی. د عراق زړه ور او جنگيالي خلک پرون د دې کار د شونتيا په ښودلو سره نړۍ يې د هينښتيا سره مخامخ کړل او زمونږ زړه ور او جنگيالي خلک به هم سبا ته هم دغه کار وکړي. خو همدا اوس د هغې تياري په ترڅ کې، کولای شو د ولسي خوځښتونو او حرکتونو لکه اعتصابونه، مظاهري او ولسي غبرگونونو څخه په ټول هيواد کې کارنده ملاتړ وکړو. او خپل تر بنکيلاک لاندې هيواد د ستونزو د لاملونو او جړو په سپړلو چې بې له شکه د امپرياليسم او ارتجاع په وجود کې نغښتی دی هغو حرکتونو ته د شونتيا تر بريده د امپرياليسم او ارتجاع ضد ماهيت ورکړو. مونږ په خپله هم بايد د دې ډول خوځښتونو د منځته راوړلو لپاره هڅه وکړو. مونږ بايد په ډير زغم سره بنسټيزه دنده چې هماغه د انقلاب دريو وسلو منځته راوړل دی چې د زماني د غوښتنو د اوسني ودې د کچې داندول سره سمون ولري په لاره واچوو. پر «وگړيزه اوږده جگړه» باندې باور په دې مانا نه ده چې بې گوډه په او بو ورگډ شو، ځکه چې مونږ همدا اوس د تشکيلاتو، سياسي او نظامي پلوه په هغه پړاو کې نه يو چې وسله واله مبارزه، زمونږ د مبارزې عمده بڼه وټاکي او مونږ د دې عمده دندې د ترسره کولو لپاره د طالب ملگرتيا او ان تر شا تلوته اړ شو. زمونږ د هيواد هغه بې عمده «چپ» قافيه بافان او په اصطلاح «کمونيسټ» چې ان د لس کسيزې اعتراضې ډلې د راټولو او راپارولو پياوړتيا د هيواد په دننه او بهر کې نه لري، نو د وسله والو ځواکونو درلودل او راپارول يې يوه دوره او درغلي ده. او د هغوی شتون بايد په انټرنټ او يا د غلو او لوټمارو NGO گانو په سرغنه کې او يا د نيواکگرو تر څنگ ولټوو. د دوی په انټرنټي پاڼو کې په اوسنيو شرايطو کې په غلظه د وسله والې مبارزې عمده منل، د پاکستان د (آی اس آی) يعنی د طالب مينځته راوړوونکي څخه الهام او سرچينه اخلي. او د اپلتو په ويلو سره غواړي د خلکو خوځښت د طالب ترولکې لاندې راوړي.

يادونه کوو چې د مبارزې يوه بڼه هغه مهال عمده کيږي چې د زماني د اړتيا په پرتله او د کار د کچې په اندول د مبارزې نور ډولونه په خپل چوپړ کې ونيسي. او پر هماغه مهال تر ټولو د کارونو آسانتيا راوستونکی، ډيره اړينه او د مبارزې ډيرو ډول وي او زار او ترسره کوونکي اړين جوړښتونه يې تيار شي. او انقلابی ځواک بايد هم وکړای شي هغه ډول مبارزه د نورو ډولونو څخه په ښه توگه ترسره کړي او مخ په وړاندې بوځي. مونږ او په ټوليزه توگه ټول انقلابي «کين» ځواکونه د استراتيژيک ليدلوري «ولسي اوږدې جگړې» باندې باور لرو. په ډيره خواشيني

سره د داسې شرایطو لرونکي نه یو چې وکولای شو وسله واله مبارزه پیل کړو او په لاره واچوو، دا به لا پر ځای پرېږدو چې هغه د مبارزې عمده ډول وگڼو. د انقلابي دندو ترسره کول، هغه څه چې بی عمله «کین قافیة بافان» انگیرنه لري د لمانځه د ادا کولو په څیرنه دی چې د هر راز شرایطو لاندې باید ادا کړو. د طوطی په څیر د غورو کلمو بیابیا ویل زموږ د درد درملنه نه کوي. موږ د انقلابي دندو په ترسره کولو کې باید د ټاکلي اوضاع څخه ټاکلي شننه باید ولرو. او په دې شننه کې باید رښتینی اند توگه ولرو. لومړی باید ځان او د ځان پیاوړتیا د اوسنیو شرایطو په ترڅ کې په پام کې ونیسو او وگورو چې څه یو او څه کولی شو. د «څه باید وکړو؟» د هیلو څخه تر «څه کولی شو؟» واقعیت پورې د تل لپاره توپيرونه شته دي چې د دې توپيرونو د له منځه وړلو بهیر کله کله د اوږدې مبارزې غوښتنه کوي. مارکسیست-لنینستان د خپل انقلابي ریالیسم سره دهغه څه چې کولی شو څخه پیل کوي ترڅو په کاراونه ستړي کیدو ونکو هلو ځلو سره د «څه باید وکړو؟» هیلي ته ورسېږي. په هغه توگه چې لنین، استالین، مائوتسه دون او نورو انقلابي کمونیستانو کړی دی.

د پای څو ټکي:

د تضاد د دیالکتیکي شننې پر بنسټ، امپریالیسم او ارتجاع د تضاد د یوې خواتو کي دي د هغوی دلته او هلته ټکر (د بنکیلا کگر امپریالیسم او د هغوی سره په مورچل ناست ارتجاع سره د طالبی ارتجاع تضاد) هماغه د پخلاینې (همگونۍ) او په خپل مینځ کې د تضادونو د مبارزې ستونزه ده. زموږ د هیواد ارتجاع چې په پورتنیو کړنو کې موږ وپيژندل، بی گومانه د خلکو دښمنان دي. د برخلیک له پلوه د امپریالیسم او د تیري پر څو او د هغوی د گټو پلویان دي.

د ستراتیژیک لیدلوري له مخې د ارتجاع او امپریالیسم د تاریخي اړیکو او گډې آرې پر بنسټ، طالبی ارتجاع او بل هره یوه ارتجاع د امپریالیسم سره په یو مورچل کې ټیکا ولري. په پای کې به طالبان هم خپل ځانگړی دریځ په هغه کتار کې ونیسي. د امپریالیسم او ارتجاع کمپ کې د تضادونو او پخلاینې (همگونۍ) په ستونزه کې، د دې دواړو د تاریخي گډې آرې پر بنسټ، همدا اوس د هغوی په ځینو برخو کې پخلاینه پر مبارزه باندې برلاسی دی او عمده والی یې موندلی او د هغوی ترمنځ مبارزه ترولکې لاندې او دویم دریځ یې نیولی. کیدای شي په ځینو شرایطو کې د لنډی مودې له پاره عمده شي.

«د طالبانو خوځښت» چې زموږ نارینه او بنځې د دارونکو ځناورو په څیر وژني او سنگساروي او د هغوی د واکمنۍ څو کله توره او شومه ترڅه تجربه هم زموږ مخې ته پرته ده، نه د وگړو له خوا، بلکې د امپریالیسم او سیمې د ارتجاع د گټو د تضاد پر بنسټ، او د پاکستاني تر ټولو شریرو او ارتجاعي ځواکونو په تنظیمولو سره. چې د افغانستان د خلکو سره خپله دښمنی هم نه پټوي. په لاره اچول شوی او د پیدایښت له پیله موخه یې د امپریالیستي او ډول ډول ارتجاعي بادارانو د گټو خوندي کول دی. نو ځکه له پیل څخه تر اوسه پورې هیڅ کله د یوه ملي مقاومت د جگړې شرایط چې وکولی شو د هغې څخه پلوي وکړو، نه درلود او نه یې لري. طالبان نه د خلکو د ویر (پراخ) پلوي څخه برخمن دي او نه هم د دیموکراسۍ او د خلکو د حقونو سره جوړجاړی لري، او نه هم د خلکو د غوښتنو او اړتیاوو په انډول یوه ټولنیزه تگلاره په لاس کې لري. دغه تور ارتجاعي خوځښت د نړیوال امپریالیسم او د سیمې ارتجاعي ځواکو ته د ټینګ پیلیتوب سره ژر یا ځنډ د ظاهري دښمنۍ د دریځ څخه د امپریالیسم او د ځایی نورو ارتجاعي ډلو سره به یوځای شي او خپل دریځ ته به بدلون ورکړي. دغه بهیر د مخه پیل شوی او د بشپړیدو په حال کې دی ځکه چې د امپریالیسم او ارتجاع د ټلوالی د پیاوړتیا او کمزورۍ، او د دې دوو شیطانونو د خونړۍ واکمنۍ نسکوریدل، یعنی د امپریالیسم او د فئودالی او کمپرادوري ارتجاع ضد د ملي او دموکراتیک انقلاب بریالیتوب، د تنظیم شویو او پوهو خلکو چې د یوه باتدبیره او توریته خاوند بومیانگلوۍ د مخکښ په توگه برخمن وي، دنده ده. هیله من یو چې د انقلابي کار او کړنې او گډ اصولي او پایښت لرونکي او د اجرایی جوړښتونو اړینې دندې په ترسره کولو، بیابوه ورځ وکولی شو د انقلابیونو او تر ناتار او کړاوونو لاندې خلک او د خپلو ملگرو د زړه له کومې غوښتنو ته پر ځای، منطقي او گټور ځواب ورکړو. او د خلکو په ملگرتیا سره زموږ د ماشینگو ډزې تیري کوونکي او د هغوی مرتجع ټلوالی په نښه ونیسي او د خپل هیواد او ټولني څخه د هغوی په بشپړ شړلو، د افغانستان د ځوریدلي او ویرژلي خلکو د بریالیتوب لیدونکي و اوسو چې په یو خپلواک، دموکراتیک، ودان، بنیراز، بډای، پرمختللی او د هر ډول ستم څخه بی غمه ژوند وکړي. د هغې ورځې په هیله!

د امپریالیسم او د فئودالی او کمپرادوري ارتجاع ضد د ملي او دموکراتیک انقلاب بریالیتوب، د تنظیم شویو او پوهو خلکو چې د یوه باتدبیره او توریته خاوند بومیانگلوۍ د مخکښ په توگه برخمن وي، دنده ده!

در باره تشکیلات پرولتری

با نگاهی به گذشته های دور درمی یابیم که از زمانی که موجودی به نام بشر در روی زمین پا به هستی گذاشت، می بایست برای بقا و اثبات خود دست به کار و تلاش شود. این کار و تلاش در برخی موارد به تنهایی میسر بود، ولی در موارد دیگر يك انسان تنها قادر به انجام آن نبود و نمی توانست خود به تنهایی رفع احتیاج کند، لذا باید نوعی همکاری و اشتراك عمل به وجود می آمد، تا بقای انسان تأمین شود. مثلاً وقتی می خواست موجود بزرگی را شکار کند تا از خوردن گوشت آن شکم خود را سیر نماید یا از پوست آن برای گرم کردن بدن خود استفاده کند، باید به کار گروهی پناه می بُرد، یعنی عده ای از انسان ها مشترکاً با تقسیم نوعی وظیفه به شکار حیوان بزرگ می رفتند. و یا گروه دیگر برای بدست آوردن غذای گیاهی به جمع آوری و بعدها به کشت گیاهان اقدام می کردند و... در هر يك از این تجمعات نوعی مقررات ساده و اهداف معین تعیین می شد، و هر يك از اعضای این تجمعات مُلزم به رعایت مقررات وضع شده بودند. لذا ضرورت به وجود آمدن تشکیل ابتدائی یا تجمع از همان آوان پیدائی بشر برای بقای هستی و مبارزه با طبیعت خشمگین، حیوانات غول پیکر، حوادث فراوان طبیعی، بدست آوردن سرپناه، خوراک و... احساس می شد.

بشر برای ادامه زندگی و سازندگی خود به هر نوع ممکن کار و تلاش کرد و برای انجام بهتر امور تجمعات مختلف به وجود آورد. تعدد تجمعات و تشکلات در جوامع مختلف مثل کمون اولیه، برده گی، فئودالی، سرمایه داری و... مربوط است به اهداف آنها و نوع تقسیم کار و مبارزه و چگونگی اندیشه و عملکرد شان. کار و تلاش جمعی در طول تاریخ زمانی با موفقیت همراه بوده که اعضای يك جمع با کار منسجم و مراعات مقررات وضع شده از طرف جمع برای بدست آوردن يك هدف مشترك، تلاش می کردند و به پیش می رفتند.

سرپیچی از مقررات وضع شده جمع علاوه بر بی نظمی و رکود کار و زیان های وارده بر آن جمع، گاهی به نابودی طرف خطا کار و زمانی به نابودی جمع منجر شده است. به طور مثال در گذشته های دور، وقتی که جمعی برای شکار حیوانی مؤظف می شدند، آنها باید به مجرد دیدن حیوان از چهار طرف محاصره اش کرده و با عملکرد خاصی بر او حمله می کردند، بارها اتفاق افتاده که با مراعات نکردن این اصل، يك یا دو نفر از محاصره کردن حیوان صرف نظر کرده و یا ترسیدند و یا زیاد جدی نبودند، علاوه بر اینکه حیوان از چنگ شان فرار کرده یعنی نتیجه کار هیچ گشته و دست خالی به خانه برگشتند، گاهی یکی دو نفر هم زیر دست و پای حیوان، زده و زخمی و یا حتی نابود گشته اند. لذا اطاعت از مقررات جمع پذیرفته شده اصلی است که انسان با تأمین آن هم به خود و هم به جمع خود نفع میرساند و از این جهت به يك الزام بدل شده است.

مبارزه انسان برای بقایش تنها در رویارویی با طبیعت خلاصه نمی شود، و از آنجایی که انسان توانست رفع احتیاج کرده و مازاد تولیدی داشته باشد، افرادی، گروه هائی و در تکاملش طبقاتی از درون جامعه انسانی برای تصرف این مازاد تولید اقدام کردند و با غصب حقوق دیگران به گردآوری سود، ثروت و سرمایه دست زدند. طبیعتاً چنین تجاوز به حقوق دیگران، دفاع از حق خود و مقاومت دیگران را نیز به اشکال مختلف همراه داشته است. از اینجاست که مشکل ترین و پیچیده ترین نوع مبارزه انسان، مبارزه با از خود بیگانگی خودش یعنی مبارزه درون خودی، که در نهایت به مبارزات گوناگون اجتماعی و بخصوص به مبارزه طبقاتی منجر می شود، شکل می گیرد.

از نظر اجتماعی مبارزه انسان در موجودیت حاکم و محکوم، ظالم و مظلوم، ستمگر و ستمکش و... و در جوامع طبقاتی بین طبقات حاکمه و طبقات و اقشار تحت ستم، به ضرورت بدل میشود. اشکال مبارزه مربوط به تعدد تفاوت های موجود در جامعه و تعدد تضاد های موجود بین طبقات و لایه ها یا بافت های اجتماعی و شرایط زمانی و چگونگی برداشت یا فهم انسان ها از تفاوت ها و چگونگی برخورد شان به قضایای موجود می باشد. تلاش و مبارزه برای بدست آوردن اهداف معینه اجتماعی در جوامع انسانی نیازمند يك کارمنسجم و با آگاهی و هوشیاری در جهت پیدا کردن راه نیل به هدف است و این امر در موارد زیادی بدون کارهمآهنگ جمعی و داشتن يك نهاد همآهنگ کننده برآورده نمی شود. لذا داشتن يك مجمع، نهاد یا تشکیل به ضرورت اجتماعی بدل می شود. از این مختصر تذکر تجربه هزاران ساله انسان میتوان گفت :

" تشکیل به حثت يك ضرورت اجتماعی انسان عبارت از تجمع همآهنگ آحاد معینی است که بر مبنای ضوابط و آئین معین برای بدست آوردن اهداف مشخص و مشترك اجزای متشکله به وجود می آید و تمام آحاد آن مؤظف به تبعیت از آئین مطروحه آن تجمع و کار برحسب وظیفه برای تأمین اهداف آن جمع هستند."

در بررسی جامعه شناسانه يك جامعه به تشکلات زیاد اجتماعی برمیخوریم. مثلاً: تشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، صحتی، نهاد های

زنان، جوانان، اتحادیه های صنفی، سازمانهای کمک رسانی (امداد)، خدماتی، نظامی و... که هر يك اهداف معینی را دنبال می کند. ولی آنچه از نظر ما امروز مورد بحث می باشد، تشکلات سیاسی - انقلابی است که آن هم نیز انواع و اقسامی دارد.

یکی از این گونه تشکلات سیاسی "جبهه متحد ملی" است که برای دفاع از میهن و یا در برابر طبقات حاکمه بومی به میان می آید. در نوع اول ضرورت ایجاد چنین تشکلی هنگام تجاوز يك ابر قدرت یا يك نیرو و یا نیروهای بیگانه به کشور دیگر و ضرورت دفاع از کشور خودی و دفع تجاوز به میان می آید. در این حال مردم با بسیج عمومی ولی ناهمگون، یعنی از طبقات مختلف با افکار و اندیشه های گوناگون باهم متشکل میشوند تا در جهت يك هدف واحد که همان دفاع از سر زمین و دفع تجاوز است به مقابله با دشمن مشترك بر خیزند، در این گونه موارد ایجاد تشکلی به نام "جبهه متحد ملی" به ضرورت تاریخی بدل می گردد.

نمونه ای از این تشکلات را در افغانستان از "جبهه متحد ملی افغانستان" که به رهبری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (سا ما) در سال ۱۳۵۸ شمسی در برابر رژیم مزدور و ضد دموکراتیک کودتائی هفت ثور ۱۳۵۷ و تجاوز شوروی به کشور ما به وجود آمد، می توان نام برد. هکذا "جبهه مبارزین مجاهد" که به ابتکار "سازمان رهائی افغانستان" به وجود آمده بود، نیز از نوع همین تشکلات به حساب می آید. از این گونه تشکلات در کشورهای زیادی مانند چین، ویتنام، کامبوج، فلپین و غیره نیز وجود داشته و دارد. همچنان در مبارزه با نیروهای قدرتمند حاکم بومی نیز میتوان روی اهداف معینی با نیروهای مختلف و تا حد معین به ایجاد جبهات مشترك (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... نظامی) پرداخت و انواع تشکلات دموکراتیک و در موقعش نظامی را به وجود آورد. در اینجا نیز تشکلات مختلف با حفظ ایدئولوژی و تشکیلات شان روی اهداف معین و بر مبنای یک پلاتفرم مشترك و با ضوابط معینی کار مشترك می کنند. هر یک از گروه ها و طبقات شرکت کننده در این جبهات میکوشد تا رهبری آنرا به دست گیرد. ولی کسب رهبری سیاسی چنین جبهاتی برای سازمان ها و احزاب انقلابی از اهم وظایف است. چه، تجربه مبارزاتی ثابت ساخته است که چنین جبهاتی هرگاه تحت رهبری پرولتاریا و حزبی قرار نگیرد، طبقات دیگر آن را به نوعی وابستگی و استبداد می کشانند. نمونه چنین انحرافی در جنبش مقاومت مردم افغانستان در برابر تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی و حاکمیت خونین ایادی میهنفروش بومی آن است که بعد از شکست متجاوز و عمال پوشالی آن، به کام ارتجاع و امپریالیسم فرو رفت و خون ملیونها انسان آزادیخواه وسیله معامله طبقات ارتجاعی کشور با امپریالیسم جهانی گشت.

از تشکلات اقتصادی، سیاسی در جامعه می توان از اتحادیه های صنفی نام برد که نمونه بارز آن مثلاً اتحادیه کارگری است. در چنین اتحادیه هائی کارگران يك کارخانه برای بدست آوردن دستمزد بالاتر، ساعات کار کمتر و یا بدست آوردن امتیازات دیگری، دست به متشکل ساختن خود می زنند و مقررات خاصی را در چهارچوب اتحادیه معین می نمایند. اینها در اول دارای ایدئولوژی خاص و معینی نیستند، در جریان مبارزات خود هرگاه از طرف احزاب و سازمان های پیشآهنگ انقلابی پرولتاری رهبری شوند و مبارزات صنفی شان با مبارزات سیاسی همراه شود، در آنصورت مبارزات صنفی شان به حیث بخشی از مبارزات طبقاتی و در خدمت آن قرار می گیرد. گاهی هم ممکن است این اتحادیه ها تحت تاثیر افکار منحرف بورژوازی قرار گرفته و در حدود همان اتحادیه صنفی و مبارزات صنفی باقی بمانند و در نهایت به مبارزات اتحادیوی محض (تریدیونیویسم) درغلطند و در این صورت بورژوازی از آن سوء استفاده کرده و قشر اشرافیت کارگری را در آن به وجود می آورد و آن را علیه منافع کارگران و به سود خود به کار می گیرد. در همه حال این اتحادیه ها نیز تشکلات کارگری هستند که از خود آئین نامه و اساسنامه دارند و عضو شان مؤظف به اطاعت و پذیرش از آن و تادیبه حق العضویت است. می توان از نمونه های تشکلات دیگر نیز یاد کرد که در اینجا به خاطر جلوگیری از درازای سخن از آن صرف نظر می کنیم. ولی عالیترین شکل تشکیلات حزب است که به حیث ابزار موثر مبارزات اجتماعی، کلیه طبقات اجتماعی از آن بهره میگیرند. نمونه های همه تشکلات نشان میدهد، که تشکیل یعنی:

"مجمع منسجمی که از خود مقررات و اهداف خاصی دارد و اعضای آن تا وقتی عضو شناخته می شوند که تابع آن مقررات بوده، حق العضویت آن را پرداخته و در راستای تحقق اهداف آن بکوشند."

حال می بینیم تشکلات سیاسی بر چه پایه هائی استوار اند. من از بین چندین نوشته ای که در این رابطه خوانده ام، بهترین طرح به نظر من يك نوشته ای از سازمان خود ما (سا زمان مارکسیست - لنینیست افغانستان) آمده که برای حفظ اصالتش فراز هائی از آنرا عیناً در اینجا نقل می کنم: "تعدد تشکیلات موجود سیاسی در سطح جهان نمایانگر تعدد تضاد های موجود اجتماعی - اقتصادی بوده و منعکس کننده رابطه عمیق حاکم بین آحاد متشکله جوامع میباشد. ولی آنچه گرهی است و اساس، این نکته که هیچ تشکلی نیست که در آن از نظر طبقاتی زمینه چینی نشده باشد.

نخست از همه معیار چگونگی يك تشكيل در ساخت طبقاتی و سیر تاریخی آن است. اینکه تشکیل مورد نظر روی کدام طبقه یا طبقات متکی است و در جهت منافع کدام بافت اجتماعی عمل می کند و در آخرین تحلیل چه هدفی را دنبال می کند، هدف در مسیر پویایی اجتماعی است یا به ایستائی جامعه منجر می گردد؟

"تشکیل انقلابی در لحظه معین تاریخی ممکن است، در مرحله ای تاریخی دیگری به تشکیل ارتجاعی بدل شود و آن در صورتی است که پویایی خویش را در جامعه از دست داده و به ایستائی بکشاندش. در عصر کنونی که تاریخ جوامع سخت به هم گره خورده است و بشر مترقی را در سرنوشتی واحد گرفتار نموده است، معیار تجدد و تعقب تشکیل از نظر زمانی تاریخ جهانی می باشد(عصرامپریالیسم و انقلابات پرولتری وجنبشهای آزادیبخش)، در حالیکه ویژه گی های مکانی به هیچ وجه از دیده فروگذار نمی شود".

"دومین پایه تشکیل انقلابی آگاهی انقلابی است، به حیث رهنمای پراتیک انقلابی (ایدئولوژی هدایتگر). صرفاً موجودیت عینی محرومان نمی تواند به براندازی حاکمان ارتقاء یابد. بلکه آنچه محرومان را به تحرك وامیدارد و موجودیت مظلومیت شان را اعلان می دارد، آگاهی یافتن محرومان است به مظلومیت شان، و آنگاه دستیابی به تئوری ئی که بتواند مشعلی فرا راه آزادی محرومان در مبارزه شان علیه حاکمان باشد. این دستیابی است که محرومان را از موجوداتی "درخود" به نیروئی "برای خود" بدل می کند وهستی مبارزه جوانه و دینامیک می بخشد که مصمم است هستی دیگر بیافریند و خود و جامعه خود را از بنیاد دگرگون سازد. عامل ذهنی به عنوان شناخت فعال عامل عینی در جهت تغییر بنیادی واقعیت موجود همان قدر از اهمیت برخوردار است که مغز متفکر انسان در پیکره اش به حیث اساسی ترین ویژه گی اش در رابطه به عالم حیه.

"سومین نقطه ای قابل تذکر در وجود تشکیل انقلابی طرح شعار زمان است.

پا گرفتن تشکیل براساس منافع طبقه پیشرو جامعه و آگاهی انقلابی آن در جهت رهائی محرومان از بند اسارت مستلزم گزیدن بهترین طریق اصولی در رسیدن به هدف می باشد. طرح شعارهای دور از زمان (گریز از زمان، به چپ یا راست) به مطول شدن مسیر به پیروزی رسیدن محرومان در مبارزه مرگ و زندگی علیه حاکمان منجر می گردد. حکام زمان که از به آگاهی رسیدن محرومان نتوانسته اند جلو بگیرند به مؤثرترین وسیله دست می یازند و با طرح شعارهای گمراه کننده، دور از زمان مسیر موفقیت مظلومان را کژ و منحرف ساخته و چند صباحی به عمر خود می افزایند. و ای چه بسا که تشکیل انقلابی را از بسترش که همان توده های محروم است، جدا کنند و به تجریدش کشانند. وظیفه تشکیل انقلابی است تا شعار زمان خویش را دریابد و با طراحان شعارهای دور از زمان به ستیزی همه جانبه برخیزد".

بدین ترتیب می بینیم که تشکیل پرولتری نیز بر اساس سه پایه اساسی که عبارت از: ساخت طبقاتی با سیر تاریخی، ایدئولوژی و آگاهی انقلابی بحیث رهنمای پراتیک و طرح شعار زمان است، بنا یافته واستوار میباشد. اما مسئله قابل تذکر دیگر در تشکیل پرولتری ترکیب، ایجاد، نظم و هماهنگی واستحکام آن با آرایش خاص در رویارویی با دشمن است. در ادامه این بحث باز هم در همان سند درمورد تشکیل پرولتری میخوانیم که:

" پس ارگانیزم لازمه هدایتگر نبرد پرولتاریا باید ریشه در درون نیروهای محرکه جامعه داشته باشد و بایستی از پائین به بالا آهنگ رشد کند (زمینه عینی وذهنی اش مساعد ساخته شود) و ثمره اش را (سازمان یا حزب را) از بالا به پائین به چیند، به سخن دیگر تشکیل پرولتری نهاد جوشیده از بطن جامعه باشد(ازبین توده ها) و ساختش از بالا به پائین صورت گیرد(توسط آگاه ترین کادرها). یعنی اینکه از پیشآهنگ پرولتاریا، آنها هم از برگزیدگان به جانب پرولتاریا، موازینش خیلی دقیق و حدود و ثغورش مشخص است. به زبان متداول تشکیل پرولتری(حزب، سازمان) ترکیب ارگانیک - دیالکتیکی برگزیدگان پرولتاریا است (طبقه نیست، پیشآهنگ طبقه است) که دیگر مجموعه ای ساده آحاد تشکیلاتی نیست، بل سیستم واحدی است که با صلاحیت و اراده ای پرولتری رسماً از بالا به پائین از طریق عالی ترین ارگان انتخابی(کنگره) بر مبنای هیئتی از ضوابط و آئین پرولتری با حدود و ثغوری مشخص پای به میدان کارزار می گذارد که آحاد متشکله ملزم به اطاعت از آنند. هدفش تأمین اهداف همه جانبه پرولتاریا و سایر زحمتکشانش تعیین می گردد".

این نه مسجد که در او بی ادب آئی به خروش این خرابات مغان است در آن رندانند

یکی دیگر از خصوصیات ویژه تشکیل پرولتری مسأله سنترالیسم دموکراتیک است که در راه رسیدن به هدف او را کمک مینماید. دموکراتیزم یعنی شنیدن افکار و پیشنهادات صفوف و انتقال افکار سالم و مؤثر به بالا و قضاوت در مورد آنها است و به کارگیری قسمت

های سالم افکار صفوف در کنار تئوری رهنما. گزارشات، پیشنهادات و انتقادات صفوف شناخت مرکزیت تشکیلات را از جامعه تاحدودی تکمیل می نماید که آن را با فهم و تجربه خود یکجا نموده و با صدور دستورات سالم و شناخت همه جانبه و عمیق تر به کار و پیکار انقلابی خود ادامه بدهد. در این رابطه باز هم همان نوشته را ورق میزنیم :

" دموکراسیسم متمر و رشد آن در ابعادی گسترده نیروی ارادی يك جمع انقلابی است و نمایانگر سهم گیری جمع در رهبری که به کلیت تشکیل ویژه گی هائی می بخشد و آن را از غلطیدن به ولونتاریسم (اراده گرائی) و سوپژکتیویسم و مظاهر آن وا می رهند.

سنترالیسم جدا از مطلقیت، اکمال گر دموکراسیسم، یگانه شکل درست به کار بُرد آن در سطح يك تشکیل انقلابی است تا بتواند نیروی ارادی جمع را متمرکز نموده و از چندگانگی آن در عمل جلو بگیرد. سنترالیسم به عنوان تجسم متمرکز تضادهای موجود در تشکیل به ویژه گی های آحاد متشکله اش ترتیب اثر می گذارد و به غنای وحدت آن ها می افزاید .

وحدت دیالکتیکی سنترالیسم و دموکراسی در تشکیل انقلابی (حزب، سازمان) اساس روابط درونی را ساخته و تشکیل را از نظر ساخت ضروری آن که در روابط متجلی می گردد، معرفی می کند. مبارزه ای پیگیر بین دو طرف این وحدت به تحکیم مواضع تشکیلاتی منتج می شود و آن را در مدارجی از تکامل قرار می دهد". سخن را کوتاه می کنیم:

دیدیم که انسان موجود اجتماعی است که در اکثر امور به کار جمعی متوسل می شود و برای بهبود کار و ثمربخش تر ساختن کارش نهادهائی را به وجود می آورد. در این نهادها نیز در انسجام بهترشان ضوابط و آئینی را مطرح و لازم الاجرا می داند. از این جا تشکیلات ساخته می شوند. در هرگونه تشکلی اعم از صنفی، مذهبی، کلتوری و مبارزاتی، فرد زمانی عضو آن شناخته میشود که به برنامه آن اعتقاد و به مقررات آن پایبندی داشته باشد و در جهت برآوردن هدفش متناسب با توان و موقعیتش عمل کند. فرق بین تک افراد و افراد متعلق به يك جمع در اینست که تک افراد باید در انجام امور خود تنها بیاندیشند، پلان کنند و عمل کنند؛ ولی در کار جمعی عضو يك جمع به علاوه ابتکارات فردی از فکر جمعی بهره مند می شود. در جمع برای طرح يك کار محصله ای چندین فکر به کار گرفته می شود که طبیعتاً دقیق تر، همه جانبه و سالم تر از فکر يك فرد است. در جمع برای اجرای يك کار نیز محصله نیروها وارد عمل می شود که طبیعتاً کار مؤثرتر، با توان بهتر و زودتر و غیره اجرا می شود و یک سری امتیازات دیگر کارجمعی... لذا عضو يك جمع یا تشکل برای بهبود کار که مطمئناً به نفع خودش نیز هست، ملزم به اطاعت از مقررات و آئین آن تشکل است تا از انارشی و هرج و مرج جلوگیری شده و از انرژی ها به نفع همه و در جهت اهداف مشترك جمع بهره سالم بگیرند.

تشکیل پرولتری (سازمان، حزب) عالی ترین و مدرن ترین نوع تشکیلاتی است که بشر تا حال ساخته است. در این نوع تشکیلات با تحقق اصل سنترالیسم دموکراتیک که شرح آن را دادیم، به بهترین وجه از ابتکارات فرد فرد جمع استفاده میشود (رهبری جمعی) و با رهبری سالم و تطبیق رهنمود ها بهترین دستاوردها نصیب تشکیل خواهد شد.

سازمان مارکسیست- لنینیست افغانستان نیز تشکیل انقلابی پرولتری است که بر مبنای سنترالیسم دموکراتیک پرولتری مناسبات درون تشکیلاتی اش عیار شده و همه اعضای آن حقوق دموکراتیک انتخاب شدن و انتخاب کردن، اظهار نظر، پیشنهاد، انتقاد و بحث در همه امور را دارند و در عین حال مؤظف به تطبیق فیصله های جمعی و اطاعت از دساتیر سازمان و تادیبه حق العضویت شان هستند. هر عضو سازمان در صورت مساعدت امکانات باید در حلقه تشکیلاتی معینی سازماندهی شود تا از آن طریق به حقوق تشکیلاتی اش دست یابد و برای انجام وظایفش رهنمائی و بسیج شود.

پایان.

انقلاب مزید بر تئوری انقلابی، نیازمند تشکیلات و سازماندهی است!

به فقر و گرسنگی کشاندن توده ها حربه سیاست استعماری است!

هیچ کسی این گفته ورد زبان مردم ما را که می گویند "عقل سلیم در بدن سالم است" انکار نخواهد کرد. اما داشتن بدن سالم مستلزم شرایطی است که در قدم اول خوب خوردن، خوب نوشیدن و همراه با آن حفظ الصحه را در بر می گیرد؛ که این ها به نوبه خود متضمن آرام خوابیدن، تنومند شدن و سرانجام فرد دارای آرامش روحی و عقل سلیم بار آمدن می باشد.

اما چه در کشور عقب نگه داشته شده، فقرزده، مستعمره، ویران و بی سامان ما و چه در بین ملل ستمدیده همسان ما، آن همه شرایط ضروری اولیه و پیامد های گوارای آن را که نام بردیم، فقط برای آنهایی سهل و قابل دسترسی است که از امکانات پولی و مادی بهره مند می باشند. آن گروه ها را که اکثراً بر حیات اجتماعی مردم تسلط کامل دارند، طبقات حاکمه همان مملکت می نامند که البته آن طبقه یا طبقات مرفه - درست به دلیلی که شکم شان سیر و خواب شان راحت است - افراد و گروه هایی از قشرها و طبقات دیگر را به خدمت خود در آورده و به وسیله آنها نه تنها حکمرانی خود را بر جامعه تحکیم می بخشند، بلکه خلق ها را از طریق ایادی خود به تسلیم، قناعت و عبودیت تشویق و تلقین می نمایند؛ که این نقش را غالباً روحانیون و نمایندگان مذاهب آن جامعه در برابر دریافت امتیازات و مکافات نقدی و غیره به عهده می گیرند. ولی مذهبیبون تنها نیروی ارتجاعی و دشمن بهروزی مردم نیستند، بلکه ازدهای چند سر ارتجاع، نظریه خواست ها و طرح های استعماری، باشکل و شمائل مختلف - منجمله عناصر تعلیم یافته و تحصیل کرده روشنفکر و گویا طرفدار منافع مردم - در اینجا و آنجا نمایان می شوند. زمانی هم که مردم به نسبت فشار بی حد و طاقت فرسا، به درک شعوری رسیده و اکانش نشان می دهند و خواهان یک طرفه ساختن بساط ظلم و استثمار می شوند، لبه تیز تهدید، تخویف و سرکوب - بالوسیه و یا به همکاری همان طفیلی های متحد حاکمیت - متوجه شان می گردد. پس یک تعریف استثمار باید محروم ساختن ستمکش از شرایط بهزیستی، به نفع زالوهای چاق و فربه سوار بر گرده مردم باشد. این درست چیزی است که در کشور اشغال شده و خلق در بند کشیده و استثمار شده خود می بینیم.

اداره حکومت دست نشانده، در کابل و هم در ولایات، به دست قاچاقچیان و لارد های جنگی - مافیائی و معامله گران سیاسی قرار دارد که از هیچ گونه عمل شنیع جهت دریافت ثروت بیشتر دریغ نمی ورزند و دلالتان نوکیسه سرمایه با خصلت ارتجاعی مزدور منشانه ضد مردمی خویش، در تمام شرائین زندگی مردم ما مانند یک سم کشنده جریان داشته و در حمایت از اربابان تجاوزگر امپریالیست شان بالای مردم زحمتکش ما، که عمری را در فقر و مسکنت، بیماری، بیسوادی و انواع رنج و مشقت و عذاب بسر برده اند، حکفرمائی دارند و مانند حیوانات درنده، دور از عواطف انسانی، امکانات زندگی بخور و نمیرشان را از آنها گرفته و ساحة زندگی را بر آنها تنگ و تنگتر می سازند و بیشرمانه و ظالمانه حاصل دسترنج شان را می مکنند.

این مزدوران قلاذه بگردن استعمار، به انجام ده ها عمل ننگین ضد منافع ملی قناعت نکرده با حرص و آز و پرروئی در موسم های مختلف سال، دست به احتکار مواد اولیه مورد ضرورت مردم میزنند و در انباشت سرمایه خود از هیچ نوع پستی دریغ نمی ورزند. گرچه وزارت عدلیه رژیم پوشالی و مزدور حامد "کرزی" با عوامفریبی قانون ضد احتکار را در سال ۱۳۸۶ش جهت تصویب به شورای نام نهاد ملی ارسال داشت، مگر در مدت پنج سال تا هنوز تصویب آن صورت نگرفته زیرا این قانون ضد منافع زورمندان احتکارچی و قاچاقچیان مواد غذایی است؛ آنهایی که با حفظ منافع قاچاقچیان دیگر چون قاچاقچیان مواد مخدر، قاچاقچیان اسلحه، قاچاقچیان اطفال و جواسیس بیگانه با هم گرد آمده اند. آنهایی که با زور سرنیزه، جبر و اکراه و معامله در شورای نام نهاد ملی و پست های بلند رژیم پوشالی، خود را کشانده اند و حاضر نیستند علیه منافع هم پالگی های خویش، قانون ضد احتکار را تصویب نمایند. بناءً برای مواد اولیه کدام نرخ ثابتی وجود نداشته و همیشه در حال نوسان می باشد. می توان گفت که طعم تلخ بی ثباتی آن را طبقات ستمدیده کشور ما می چشند. ما نوسانات نرخ و نوا در شهر کابل، قبل از ماه رمضان و با آغاز ماه رمضان را می توانیم مثال بیاوریم:

اسم جنس	قیمت فی کیلو قبل از ماه رمضان	قیمت فی کیلو در ماه رمضان	اسم جنس	قیمت فی کیلو قبل از ماه رمضان	قیمت فی کیلو در ماه رمضان
آرد گندم قزاقی ۵۰ کیلوئی	۱۱۲۰ افغانی	۱۲۰۰ افغانی	دال نخود	۵۵ افغانی	۷۰ افغانی
روغن جواری	۱۰۰ افغانی	۱۲۵ افغانی	کچالو	۱۰۰ افغانی	۱۲۰ افغانی
روغن آفتاب پرست	۹۰ افغانی	۱۰۰ افغانی	پپاز	۸۰ افغانی	۱۰۰ افغانی
گوشت گوسفند	۳۰۰ افغانی	۳۳۰ افغانی	برنج پلوی	۶۰ افغانی	۸۰ افغانی
گوشت گاو	۲۴۰ افغانی	۲۶۰ افغانی	برنج شوله نی	۴۵ افغانی	۵۰ افغانی
گوشت مرغ	۱۲۰ افغانی	۱۳۰ افغانی	تیل دیزل	۵۵ افغانی	۵۷ افغانی
آرد جواری	۱۳۰ افغانی	۱۳۰ افغانی	تیل خاک	۶۵ افغانی	۷۰ افغانی
لوبیا خشک	۶۵ افغانی	۷۰ افغانی	تیل پترول	۶۴ افغانی	۶۶ افغانی
نخود خشک	۷۰ افغانی	۱۰۰ افغانی	گاز	۴۵ افغانی	۵۴ افغانی
ماش	۶۰ افغانی	۶۰ افغانی	چوب	۹۰ افغانی	۱۰۰ افغانی
شکر	۵۰ افغانی	۵۵ افغانی	نمک	۴ افغانی	۴ افغانی

اما بلند رفتن نرخ ها، آنهم با فرارسیدن ماه رمضان! و در جمهوری اسلامی افغانستان... همراه با حد اعظم سؤ استفاده از ناچاری اقتصادی مردم و وحشت و دهشت راه انداخته شده توسط زالوهای جنگ سالار - مذهبی - شورائی، یک روی سکه است. روی دیگر سکه، سیاست استعماری اشغالگران است که زالوهای بومی بر آن تکیه دارند و به گفته معروف "گوساله" هائی اند که "به میخ صاحب می پرند". درست همین سیاست استعماری دهشت گستر است که برای هر آنچه جانی و خائن به مردم است، زمینه خیانت و جنایت رسمی و " قانونی" را مهیا می سازد؛ ولی به یک شرط، و آن اینکه چشم پوشی و تأیید تلویحی جنایات شان توسط امپریالیسم، "وقار و اعتبار" ظاهری ولینعمت را مورد سؤال قرار ندهد و خط حرکی جنایات آن جانین و زالوها، در کل، در جهت پیشبرد منافع استعمار و اشغال باشد. به همین دلیل است که بعد از بیشتر از یازده سال حضور به اصطلاح قوای امداد بین المللی در افغانستان، نه تنها وضع زندگی مردم بیچاره ما بهبودی نیافت، بلکه هزاران مرض و فساد اجتماعی را استعمارگران اشغالگر بالوسیه ایادی شرف باخته خود، به آن ها به ارمغان

آوردند تا جایی که مردم امروز صرفاً به خاطر سیر نمودن شکم خود و خانواده خود، مجبور اند به کارهای شاقه (آنها هم در صورتی که دستگیری نماید) تن دهند تا بتوانند فقط بقای خود و عزیزان خود را عجلتاً تأمین نمایند... و این با حضور قوای چهل و چند کشور به اصطلاح "متمدن"، "صلحدوست" و "حامی حقوق اولیه افراد" است. مگر تغذیه یک حق طبیعی و مسلم فرد نیست؟ پس چرا با شدت گرفتن گرما و فرا رسیدن ماه فاقه کشی، به یکبارگی دسترسی به امکان تغذیه، برای افراد سخت دشواری شود؟ آری! پاسخ به این پرسش، خود جان مطلب است.

یکی از ابعاد نهایت غیر انسانی سیاست امپریالیسم، کشاندن توده ها به گرسنگی مزمن است. شخصی که نتواند به موقع و به طور دلخواه، با استفاده از مواد غذایی ضرور برای وجودش، تغذیه نماید به تدریج بطرف ضعف جسمی رفته، در اثر تقلیل شحم در عضلاتش و عدم تکافوی ویتامین های حیاتی وجودش، سیستم عصبی و قلبش در معرض خطر جدی قرار گرفته و فعالیت های عادی و حیاتی وجودش مختل شده، فرد به طرف مرگ تدریجی روان می شود. این مسئله به مراتب بیشتر در مورد کودکان - که وجودشان در مراحل حساس رشد - قرار دارد، اهمیت پیدا می نماید. علاوه بر این، کودکان و نوجوانان به دلیل داشتن حیات تعلیمی، برای پیشبرد درست دروس خود، به غذای مناسب و کافی ضرورت دارند. هرگاه کمبود جدی و مزمن غذایی رخ دهد، نه تنها اطفال و نوجوانان قادر به تمرکز فکری نخواهند بود، بلکه به مرور زمان، این وضع ناهنجار باعث دلسردی شان از درس و مکتب شده و در بعضی حالات - به دلیل دوره خیلی بحرانی نوجوانی - ممکن خواسته یا ناخواسته مجبور به ترک مکتب شوند.

این درست چیزی است که امپریالیسم در کشور مستعمره انتظار دارد و برای آن طرح ریزی می نماید؛ یعنی فقط آنهایی در جامعه قادر به رشد و پیشرفت شوند که مهر تأیید استعمارگر را داشته در جهت منافع آن حرکت نمایند و همه هستی خود را وقف دفاع از استعمار نمایند. به عبارتی دیگر، استعمار در کشور مستعمره، زمینه داشتن عقل سلیم و بدن سالم را فقط برای آنهایی مساعد می سازد - و آن ها را تا سطح طبقه مرفه بالا می برد - که پرورده دامان خودش بوده و در خدمت خودش باشند. پس شیوع فقر، تشدید گرسنگی (منجمله از طریق بلند بردن نرخ مواد ارتزاقی)، تزئید بیکاری و بی سرنوشتی توده ها که خود زمینه ساز انحطاط است. جزء برنامه کاری امپریالیسم اشغالگر و نوکران گوناگون بومی آن می باشد و نباید در این مورد کوچکترین شک و تردید را به ذهن خود راه داد. آیا ممکن است که کمک های ادعائی میلیارد دلاری "جامعه بین المللی" (۱۰ دالر مساوی به ۵۲ افغانی یا کمتر یا بیشتر) در طرف اضافه از یازده سال نتواند شمه ئی از رفاه و بهزیستی موعود را به یک جامعه قربانی سه دهه جنگ و کاملاً ویران، میسر نماید؟ نه بحران اقتصادی موجود در غرب می تواند این حربه شناخته شده امپریالیسم علیه توده های میلیونی را از نظرها پنهان نماید و نه هم کدام اگر و مگر دیگر. امپریالیسم فقط می خواهد تا خلق های زیر پاشنه اش در یک تلاش بلاانقطاع و شباروزی برای زنده ماندن خود مصروف باشند تا استعمارگر با خاطر راحت و به همکاری غلامان حلقه بگوش خود، به چپاول هستی شان بپردازد.

بناءً ثابت شده است که دولت مزدور از بدو تعبیه نامیمون آن به دست امپریالیسم امریکا و شرکاء، بالای مردم رنجیده ما ظلم و بی عدالتی فاحش روا داشته و در جهت انباشت سرمایه و کسب سود بیشتر شب و روز در تلاش است؛ و هیچ منطق و معیار انسانی و افغانی را بالاتر از منطق جمع آوری سود، ثروت و سرمایه زهر راه و رسمی که باشد نمی شناسد. گوئی اینان بازدن چوب حراج به زندگی مردم، توانسته اند به این منصب وطن فروشی، در پناه متجاوزین و اشغال گران تاراج گر نائل آیند.

این باندهای حاکم ناپکار، عوام فریبانه و با استراتژی عجلولانه به منظور پوشاندن خصال زشت شان، فعالیت های رسانه ئی چون کنترل قیمت و بازار را از طریق رادیو، تلویزیون ها، روزنامه ها، مجلات، پوستره های تصویری و انترنیت و دیگر نشرات دولتی و غیر دولتی رونق می دهند که همه و همه ناشر افکار و فرهنگ مزدورمنشانه و سود جوئی شان بوده با توسل به سیاست های نادرست، فقط بازار آزاد (قانون جنگل) را توجیه و ماستمالی می نمایند؛ که این روند جوانان ناآگاه و نوجوانان، طبقات و اقشار مردم را مأیوس و متأثر ساخته است. همه میدانند که دولت مافیائی در طول مدت یازده سال عمر نکبتبار خویش، به همکاری مشاورین تجاوزگر امپریالیست آن، تمام جای داده ها و تجهیزات تخنیکی نهاد های تولیدی کارگری را بین وابستگان خود و کشورهای بیگانه به لیلام گذاشته اند و تقریباً هیچ منبع تولیدی دولتی و شخصی بدون وابستگی برای کار و معیشت کارگران وجود ندارد. همه کارگران فنی و مسلکی بخش های مختلف تولیدی، بشکل کارگر روزمزد ساختمانی، سر فلکه بازارها کشانده شده اند و دولت مزدور و دست نشانده در حقیقت اداره بیکار سازی را تحت نام کاذب "اداره اصلاحات اداری" با شعارهای دروغین و با لاف و گزاف رسانه ئی به وجود آورده است. روزانه ده ها هموطن ما به بهانه های مختلف، شغل مسلکی خویش را از دست داده و به سیل بیکاران افزوده میشوند. این همه شقاوت ها، در بدری ها و بی روزگاری و بالاخره پیامد ناگوار محیطی و اجتماعی را، سیاست نیولیبرالیسم بار آورده است که این همه و همه نشان دهنده سیمای غیر انسانی و بی رحمی نظام طبقاتی است. برای درک سرشت ظالمانه سیستم طبقاتی ارتجاعی ضرور نیست که صرفاً به تحلیلهای اقتصادی طبقات زحمتکش و محروم رجوع شود بلکه به چشم سر می توان دید که توده های تحت ستم، به طور فزاینده و روزمره، در زیر سیطره آن جان کنی دارند.

بناءً، رویدادهای تاسف آوری، در اثر افسردگی شدید و نداشتن راه حل زود رس برای معضلات زندگی، رخ داده و روزانه تعدادی از هموطنان ما دست به خود کشی و خود سوزی می زنند؛ زیرا گرسنگی، بیکاری، گرانی قیمت، تورم پولی و... در سطح بسیار وسیعتر و عمیقتر نسبت به جاهای دیگر، در کشور ما بیداد می کند. این وضعیت ناگوار مرگ غم انگیز ده ها جوان، اعم از دختر و پسر، را که محصول شرایط اجتماعی ناگوار جامعه طبقاتی مستعمراتی و روند چپاول، انحصار و سلطه امپریالیستی است، باعث می گردد. به طور خلاصه می توان گفت که:

سرمایه با استثمار و ستم، غارتگری، دزدی، آدم ربائی، تجاوز، کشتار، ویرانی، بربریت و ده ها بی عدالتی دیگر، غیر انسانی ترین اعمال متکی به زر و زور را علیه مردم ما رایج ساخته و اکثریت مردم را در گرداب مشکلات جدی دست و پا گیر ساخته است. سردمداران مزدور، کاذبانه نوید فردای افغانستان دارای حکومت داری خوب و اقتصاد شگوف را، با دهل و سرنای کرکننده و دلخراش (با وجود داشتن بیش از پنجاه میلیارد دالر قروض دولت دست نشانده از بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک انکشاف آسیائی ...) آوازه ساخته و گرو تمام ذخایر و معادن ملی را با اشک تمساح و پرگوئی راجع به اصلاحات و برچیدن فساد اداری از درون دولت دست نشانده ... زیر و زبر مینمایند. مردم به وعده های دروغین حکومت گوش نداده و علنی در موترها، ادارات دولتی، پوهنتونها یا دانشگاه ها، بازارها، محلات مسکونی و بالای مزارع خود، ماهیت ضد مردمی، خصلت مزدور منشانه، دست نشاندهی شان از جانب بیگانگان را توضیح نموده و هر نوع تصمیم، صلاحیت، مشروعیت و اختیارات دولتی شان را از جانب امپریالیست های امریکائی و متحدان آنها میدانند نه خود آنها و کدام دل بستگی به دولت مزدور ندارند.

گزارشگر. کابل - افغانستان مورخ ۷ اسد ۱۳۹۱

یکی از ابعاد نهایت غیر انسانی سیاست امپریالیسم، کشاندن توده ها به فقر و گرسنگی مزمن است. این درست چیزی

است که امپریالیسم در کشور مستعمره انتظار دارد و برای آن طرح ریزی می نماید. فقط آنهایی در

جامعه قادر به رشد و پیشرفت میشوند که مهر تأیید استعمارگر را داشته، در جهت منافع آن

حرکت نمایند و همه هستی خود را وقف دفاع از استعمار نمایند.

سلسله دروس مترقی اندیشه پیشرو عصر

درس دوم

موضوع درس:

ماتریالیسم تاریخی

چرا مارکسیست ها خود را ماتریالیست می گویند؟ چرا آنها ماده را مقدم می دانند؟ آیا این به معنی آن است که آنها موجودیت و اهمیت افکار (ایده) را انکار می نمایند؟ مگر مارکسیسم - لنینیسم یک مجموعه ای از افکار نیست؟ چه رابطه ای میان ماده و فکر موجود است؟ ما در اینجا از کدام ماده بحث می کنیم؟ آیا ماده فقط همان است که با دست می توانیم لمس کنیم و یا در زیر میکروسکوپ مشاهده نمائیم؟ مسلماً که نه! تولید مایحتاج برای پیشبرد زندگی، شیوه تولید آنها، تبادل آنها، مراودات میان انسان ها، میان گروه های اجتماعی، میان طبقات در این تولید و در این تبادلات؛ به یک کلام: اقتصاد... همه اینها همچنان به قلمرو مادی تعلق می گیرد: این ماده اجتماعی است. انسان، خودش با عضلات و دماغش، با نیروی کار جسمی و دماغی اش، آیا چیزی غیر از ماده است؟

ماتریالیسم تاریخی از کدام تاریخ سخن به میان می آورد؟ تاریخ "مردان بزرگ" (و زنان بزرگ)؟ تاریخ جنگ ها میان ملل و نبردهای مهم؟ تاریخ مبارزه میان طوایف، میان دول، میان امپراطوری ها؟... یا تاریخ شکل گیری جوامع، تاریخ آنچه شیوه های تولید گفته می شود، تسلسل آنها، جای گزین شدن یکی به جای دیگر و علل و انگیزه های آن تغییرات؟ میان زیربنای اقتصادی جوامع و روبنای سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی،... چه چیزی تعیین کننده است؟ در پاسخ این سؤال، ایده آلیست ها، همان طوری که از نام شان پیداست، جواب می دهند: افکار (ایده ها)! اما آنها خوب می دانند که قبل از پیدایش انسان و دماغ او، تفکر آگاهانه وجود نداشت. آنها شعور مافوق، مقدم بر انسان و ماده را که "خدا" می نامند، اختراع نمودند؛ یعنی "ذات تعالی" یا "خالق"... ما ماتریالیست ها، ماده را، به مفهوم عام آن، یعنی مجموع اشیائی را که واقعیت فیزیکی و اجتماعی دارند، قبل از افکار قرار می دهیم.

چگونه تاریخ تکامل جوامع را مطالعه خواهیم نمود؟ بسیار مغلق است! از کدام جای آن آغاز کنیم؟ ما فکرمی کنیم که اساساً سه چیز برای درک و به حافظه سپردن مهم است:

سیستم های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند:

آیا به کرات این جمله را نشنیده ایم که: "کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته اند!" مگر با آن هم، ادعای نادرست تر از این نمی توان یافت. از عمر نظام سرمایه داری فقط دو قرن می گذرد؛ مگر اشکال استثماری قبل از کار مزدی وجود داشت: برده داری و سرواژ (فئودالیسم) نیز زمان طولانی موجود بوده اند.

همه چیز، از انسان گرفته تا ستاره گان و خود کیهان، متولد می شوند و می میرند. آیا ممکن است که ساختار های اجتماعی - اقتصادی در جامعه انسانی از این قانونمندی مستثنی باشند؟ آیا ساختار ها تصادفاً ظهور می کنند و یا در شرایط معین رشد نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی پدید می آیند؟ چرا نظام های اجتماعی - اقتصادی می میرند؟ در پاسخ این سؤال ما می گوئیم که آنها زمانی ناپدید می شوند که مناسبات استثماری را که آنها از آن نمایندگی می کنند، دیگر دوام یافته نمی توانند؛ زیرا باعث عصیان آن هائی می شود که مورد استثمار قرار دارند؛ و آن مناسبات هرگونه پیشرفت بشریت را در مبارزه اش برای دگرگون نمودن طبیعت، برای تولید ضروریات زندگی، سد می شود. این چه مفهومی دارد؟ تا چه زمانی سرمایه داری به لگدمال کردن ما ادامه خواهد داد؟ مگر با وجود اینهم، ما می توانیم پایان آن را پیشگوئی کنیم: بدون شک نه در آینده دور، هرگاه با مقیاس تاریخ بسنجیم. چرا؟ با کدام شرایط؟

بنای جوامع بر اقتصاد استوار است نه بر ایدئولوژی:

چرا جامعه فرانسه را یک جامعه "سرمایه داری" می نامند؟ سیاستمداران و روشنفکران بورژوا آن را در وجوه سیاسی آن مشخص می سازند: آنها از "رژیم دموکراتیک"، "جامعه مدنی" و "جهان آزاد" حرف می زنند. کشیشان جز به انجیل و اراده آسمانی، به چیزی سوگند یاد نمی کنند. ما می گوئیم که چیزی که یک جامعه را مشخص می سازد، شیوه تولیدی است که در آن حاکم می باشد؛ یعنی طریقه مهار نمودن طبیعت و نوع مناسباتی که انسان ها برای آن بین خود به وجود می آورند.

این فقط بعد از آن است که رژیم های سیاسی، سیستم های قضائی، افکار، فرهنگ ها و ادیان و یا هم نبودن ادیان، برای تنظیم تناسب قوا که اساس مبارزه طبقاتی را تشکیل می دهد، فرامی رسند. نقش آن نهاد ها این است که علی رغم تضاد منافع و مبارزات اجتناب ناپذیر میان طبقات متخاصم اجتماعی، جامعه را در تحت سیطره نظام موجود قادر به ادامه حیات نماید.

مسلم است که افکار و ایدئولوژی ها به نوبه خود روی تکامل اقتصادی جامعه اثر میگذارد. اما در این میان چه چیزی بنیاد و اساس جوامع بشری را میسازد؟ و چگونه این بنیاد های اقتصادی طبقات اجتماعی مختلفی را که یکی با دیگری به مبارزه برمی خیزند، مشخص کرده و از همدیگر متمایز میسازد؟

نقش مبارزه طبقاتی در تاریخ:

معمولاً می گویند که مبارزه طبقاتی موتور تاریخ است. در جوامع طبقاتی، این مبارزه طبقاتی است که بر اساس تضاد طبقاتی شکل می گیرد. معنی آن چه است؟ به خاطری که دچار ابهام نشویم، باید مطالعه کنیم که چرا و چگونه، به دنبال تکامل نیرو های مولده، طبقات به وجود آمد. به خصوص، باید دقیق شد که این تکامل چگونه به "تقسیم اجتماعی کار" و تخصصی شدن وظایف منجر شده و باعث به وجود آمدن منافع متضاد و آشتی ناپذیر (انتاگونیستی) شد؛ و در نتیجه به تقسیم جامعه و شکل گیری طبقات اجتماعی انجامید.

چرا و چگونه گذار از جامعه اولیه به برده داری، بعداً به سرواژ و متعاقب آن، به سرمایه داری صورت گرفت؟ آیا این تغییرات صرفاً به دلیل طبع خود خواهانه انسان ها و قدرت طلبی آن ها بوده است؟ و یا اینکه در نتیجه رشد نیرو های مولده و "تقسیم اجتماعی کار" تولید اضافی در عرصه زراعت، و بعداً صنایع دستی ایجاد شده و در نتیجه غصب این مازاد تولید که متعلق به کل جامعه بود، توسط بخشی از جامعه، طبقات مختلف اجتماعی و تفاوت های طبقاتی به وجود آمد؛ جامعه دستخوش تغییر و گذار شد؟ رابطه میان این دو پدیده چیست؟

لذا ما روند جای گزینی شیوه های مختلف تولید و اشکال مختلف آن را در جوامع مربوطه، با تأکید روی عواملی که گذار از یک شیوه تولید به شیوه دیگر تولید و از یک نظام اجتماعی به نظام دیگر اجتماعی را ممکن و ضرور می سازد، مطالعه خواهیم نمود.

با حرکت از تجربه این تغییرات و تبدلات و این انقلابات گذشته، ما خواهیم دید که در پایان کار چرا و چگونه، سرمایه داری علیرغم نمایندگی از ترقی و پیشرفت در تاریخ بشریت در مرحله معینی - مرحله ای که تکامل آن ایجاب می کرد - می تواند و باید هم به طور اجتناب ناپذیر معدوم گردد زیرا به یک عامل بازدارنده حرکت، به یک مانع در راه تکامل بشریت مبدل گردیده است.

ما همچنان خواهیم دید که فقط مبارزه طبقاتی قادر است که این میوه پخته را، به عوض ماندن و پوسیدن آن بر شاخ درخت برای همیشه، برچیده و آن دیگری را به جایش بارور سازد. اگر میوه های گندیده ریفورمیسم را نمی پسندیم، پس بایست همزمان برای برچیدن بساط کاپیتالیسم و استقرار کمونیسم بکوشیم.

درس دوم

- ۱ -

ماتریالیسم تاریخی: جهان بینی مارکسیست - لنینیستی در باره تکامل جوامع بشری

جهان بینی ماتریالیستی تاریخ:

چرا "یک" جهان بینی ماتریالیستی در باره تاریخ؟ به خاطری که بیش از یک جهان بینی وجود دارد. ما تنها نیستیم که ادعای ماتریالیست بودن می کنیم. آنچه اندیشه ما را متمایز می سازد اینست که اندیشه ما بر دیالکتیک تکیه دارد؛ که ما آنرا در درس دیگری مطالعه خواهیم نمود.

چرا "ماتریالیسم" تاریخی می گوئیم؟ آیا مارکسیست ها موجودیت و اهمیت فکر(ایده) را انکار می کنند؟ به هیچوجه! همین که ما دور یک میز برای بحث و تبادل نظر می نشینیم، درست به این دلیل است که ما معتقدیم افکار ما باید عمل ما را هدایت کند؛ و برای آن، ما باید به آموختن علوم بپردازیم؛ طرز تفکر خود را تغییر دهیم؛ تئوری های جدیدی را رویکار سازیم. پس چرا واژه "ماتریالیسم" فقط به این دلیل، عکس فلسفه های بورژوا که عموماً افکار را بر ماده مقدم می دانند (چه در شکل خدا، ذات متعال و یا روح باشد و چه در تفکر عالی و پرنبوغ چند انسان بزرگ...)، ما تأکید می ورزیم به اینکه ماده بر فکر تقدم دارد. این اشکال خود چیزی به غیر از محصول تفکر انسان نیست. به علاوه، تفکر به ذات خود عملیه ایست مادی، نتیجه فعالیت دماغ ما.

مگر آن بحثی است فلسفی. در این موضوع منظوراً سیاسی است. طبقات حاکم از زمانی که به وجود آمده اند، به مؤلدين ثروت های نعمات مادی چنین تلقین می کنند که گویا این تفکر قدرت های مافوق بشر است که جهان را می چرخاند؛ درحالیکه آنچه جهان را می سازد، فعالیت فزیک و کیمیاوی عناصر طبیعی اند که کار نسل هائی از مؤلدين بر آن اعمال شده تا آن را تابع اراده خود سازند. "شخصیت های بزرگ" اکثراً منفعت آن را جمع آوری نموده و جامعه را به نفع خود اداره و رهبری می نمایند.

چرا ماتریالیسم "تاریخی"؟ به دلیلی که سخن بر سر تاریخ تکامل جهان و جوامع است. پیش از آنکه این تاریخ را مختصراً به بررسی بگیریم، آنچه را در اصول ماتریالیسم تاریخی به نظر ما اساسی می نماید، جمع بندی می نمایم. این کار در سه نکته خلاصه می شود:

* نظام های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند.

* اساس جوامع انسانی بر اقتصاد استوار است نه بر اراده انسان ها.

* تاریخ جوامع طبقاتی تاریخ مبارزه طبقاتی است.

(نظام های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند:

جامعه سرمایه داری به نظر تعداد زیادی از افراد تغییر ناپذیری نماید. با وجود بحرانات و جنگ ها پا برجاست و نسبت به آنچه "اردوگاه سوسیالیست" نامیده می شد، وضع آن بکلی خوب است. تغییراتی را که متحمل می شود، سیستم استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی را که از مدت دو قرن به اینطرف دوام دارد، متأثر نمی سازد.

این نکته نزد بسیاری از کارگران ذهنیتی را خلق می کند که بر اساس آن نظام سرمایه داری ابدی بوده و کافی است آن را کمی بهبود بخشید؛ ولی در بنیاد آن هرگز تغییری به میان نخواهد آمد. ناگفته نماند که این استدلالی است که اکثر اوقات در کارخانه ها چنین به گوش می رسد: "کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته اند و همواره وجود خواهند داشت". بورژوازی کار تعمیق و پخش این طرزفکر را به عهده می گیرد.

اما کارگران و کارفرمایان همواره وجود نداشته اند. اشکال دیگر استثمار موجود بوده است. قبل از سرمایه داری، فئودالیسم وجود داشت که براستثمار سرف ها (دهقان وابسته به زمین - مترجم) بنا یافته بود. پیش از فئودالیسم، نظام برده داری بود که بنیاد آن بر استثمار برده ها قرار داشت. آن جوامع هم صدها سال دوام کردند. و بدین گونه، در آن ادوار هم مفکوره حاکم، به خصوص از طریق موعظه های دینی، این بود که آن جوامع ابدی بودند.

ولی در واقعیت، حتی خود استثمار همه وقت وجود نداشته است. اشتباه مطلق است اگر گفته شود که کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته اند، یا اینکه استثمارگران و استثمارشوندگان همیشه موجود بوده اند. این فقط یک نمونه بارز جهالت است که با مواظبت خاص بورژوازی پرورش داده می شود و پرولتاریا قیمت گزافی برای آن می پردازد.

در آغاز پیدایش بشر، اجتماعاتی وجود داشتند که به آنها جامعه بدوی (کمون اولیه) گفته می شود و در آنها نه استثمار وجود داشت، نه تقسیمات طبقاتی و نه هم جنگ. چنان اجتماعاتی هنوز هم در بعضی از مناطق امریکای جنوبی، افریقا و آسیا وجود دارند. پس، خلاف آنچه که عده ای می خواهند بقبولانند - بدبختانه بسیار اند آنهائی که به آن اعتقاد دارند - این "عیوب" (مالکیت خصوصی، استثمار، وجود طبقات، جنگ و غیره - مترجم) در سرشت انسان حک نشده اند.

تا جایی که به آینده مربوط می شود، ما خواهیم دید که به همان اندازه که نظام سرمایه داری رشد می نماید، شرایط سرنگونی خود را هم مهیا می سازد، و نهایتاً به لغو استثمار می انجامد.

هیچ چیز ابدی نیست. جامعه سرمایه داری یک جامعه طبقاتی است، و مانند جوامع طبقاتی ماقبلش در نتیجه رشد نیرو های مولده و در جریان مبارزه طبقاتی (به خصوص در خلال انقلابات انگلیس و فرانسه) تولد شد؛ تکامل نمود و حتی امروز هم، در میان تضادها و تناقضات لاینحل، به رشد خود ادامه می دهد؛ و با فرا رسیدن انقلابات بعدی خواهد مرد.

اما چه وقت؟ تا پنجاه سال دیگر؟ تا صد سال دیگر؟ تا یکصد و پنجاه سال دیگر؟ هیچکس نمی تواند پیشگویی نماید. فقط یک چیز مسلم است: سرمایه داری سرعت عظیمی به حرکت تاریخ بخشیده است. سرمایه داری جهانی شدن پدیده های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی [و فرهنگی] را به طور بی سابقه ای باعث شده است. مجموع عوامل مذکور این مفکوره را در ذهن خطور می دهد که احتمالاً عمر سرمایه داری نسبت به فئودالیسم و برده داری محدود تر خواهد بود.

شکل دیگری از جامعه جانشین جامعه سرمایه داری خواهد شد. ما فکر می کنیم که این جامعه نمی تواند چیزی به جز جامعه سوسیالیستی باشد. در حال حاضر، چنین جامعه ای در هیچ نقطه ای از کره زمین وجود ندارد، با آنکه جنبش توده ها چندین مرتبه با یورش برای ایجاد آن قدهلم نموده است.

بدون آنکه در جزئیات آن تلاش ها که همه تا حال به شکست مواجه شده اند داخل شویم، این را می توانیم بگوئیم که دستاورد قیام های مذکور نشان داد که قدرت سرمایه داران می تواند سرنگون شود؛ وهم اینکه قدرت آنها فقط از اثر ضعف خود ماست.

۲) اساس جوامع اقتصاد است:

آخر برای چه جامعه امروزی را "سرمایه داری" می نامند؟ چرا برای جوامع پیشین از فتودالیسم و برده داری نام می برند؟ عنصر تعیین کننده در تجزیه و تحلیل یک جامعه چیست؟

سیاستمداران، فیلسوفان و علمای بورژوا، کشیش ها و غیره... پاسخ خود را دارند. برای برخی از آنها اساس مسئله افکار سیاسی و نهاد های آن است. برای عده ای هم، موضوع سطح شناخت های تئوریک است. و برای بعضی های دیگر، دین است...

برای ما ماتریالیست ها عنصر اساسی اقتصاد است؟ اقتصاد به چه خطاب می شود؟ اقتصاد عبارت از تولید، بازتولید... و تبادل اشیا زندگی مادی است.

نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی:

آنچه نیروهای مؤلده را می سازد وسایل و طرقی است که انسان ها توسط آنها با طبیعت داخل تماس و برای بهره گیری از آن داخل تعامل می شوند. یعنی از یک جانب نیروی کار خودشان، و از جانب دیگر، وسایل تولید و تکنیک هائی را که به کار می برند. قُلبه ابتدائی و نیروی جسمانی برده در زمان برده داری؛ گاو آهن و کار سرف در نظام فتودالی؛ ماشین بخار و نیروی کار کارگران در آغاز کاپیتالیسم... نشانه های بارز و نقاط عطف مسیر تاریخ رشد نیروهای مؤلده اند.

انسان ها خود جزء طبیعت اند. آنها به مثابه نیروی کار، نیروهای مؤلده را می سازند؛ تولید نسل می کنند؛ با کار خود، طبیعت را دگرگون ساخته و در نتیجه به تغییر خود می پردازند.

نحوه ای که انسان ها به منظور تولید باهم داخل مروده می شوند، مناسبات تولیدی نامیده می شود. در جامعه کمون اولیه، این مناسبات عادلانه بود. در دوره برده داری، این مناسبات به وسیله تصاحب برده ها توسط داران تعیین می شد. در نظام فتودالی، مالکان زمین بسان طفیلی بر دوش سرف ها که نیمه آزاد بودند، بسر می بردند (سرف ها ملکیت زمیندار نبودند، ولی با زمین یکجا خرید و فروش می شدند).

امروز در زیر سلطه نظام سرمایه داری، آنهائی که ثروتمند اند، یعنی دارندگان وسایل تولید (سرمایه داران)، توده های عظیم انسان های آزاد (کارگران) را به وسیله کار مزدی استثمار می نمایند.

فردا با استقرار سوسیالیسم، کارگران و دیگر استثمارشدگان، برای آموختن رهبری مشترک اقتصاد، با هم داخل مروده خواهند شد. در انتهای این پروسه، با استقرار کمونیسم، مناسبات تولیدی بار دیگر عادلانه خواهد شد.

این مناسبات تولیدی به واسطه شکل تصاحب وسایل تولید تعیین می شود: وسایل کار مثل ماشین ها، ابزار و اشیا مورد نیاز کار مانند مواد خام، زمین و غیره. این مناسبات تولیدی به نوبه خود، تمام روابطی را که بین انسان ها شکل می گیرد، تعیین می کند که البته با شیوه تقسیم ثروت ها و نعم مادی آغاز شده، ولی همچنان عرصه های قدرت سیاسی و اجتماعی، دانش و علوم، روابط مرد و زن، خانواده و غیره را نیز احتوا میکند.

زیربنا و روبنا:

پس اقتصاد عنصر اساسی زیربنای جامعه می باشد. زیربنا است که نه تنها نحوه کار جوامع و آنچه را در آنها رخ می دهد، توضیح می کند؛ بلکه علاوه بر آن دلیل وجودی آنها و تکامل بنیادی آن ها را هم روشن می سازد. این اقتصاد است که بعداً روبنای حقوقی - قوانین، سیاست، نهاد ها، احزاب؛ و آگاهی را که انسان ها در حیات اجتماعی به آن دست می یابند، شکل می دهد: ایدئولوژی، فرهنگ، علوم اجتماعی، فلسفه و غیره...

برای دانستن واژه های "زیربنا" و "روبنا"، یک کشتی را مثال قرار دهیم: (عین کلمات را در نیروی بحری ارتش به کار می برند). زیربنا، در مجموع، بدنه کشتی و هر چه را که در آن است در بر می گیرد: ماشین ها؛ هر آنچه که کشتی را قادر می سازد که به روی آب شناور بوده و به پیش رود. روبنا عبارت است از جایگاه کنترل و هدایت و غرفه ها. هر دو زیربنا و روبنا مهم اند؛ ولی کدامیک اساسی است؟ چه چیز تعیین کننده است؟ بدون اتاق کنترل و غرفه ها، کشتی به خط مستقیم به پیش نخواهد رفت ولی شناور خواهد بود. بدون بدنه کشتی، حتی غرفه ها هم وجود نخواهند داشت. بدون تولید، بدون یک "اقتصاد"، جامعه ای وجود نخواهد داشت. بدون کباب و مرغ بریان، وکیل شورا و کشیش (ملا و مولوی در جامعه خود ما - مترجم) وجود نمی داشت. در اصل، طبقات حاکم این را بخوبی میدانند. ناگفته نماند که به همین ترتیب یک باری که شکم های خود را سیر کردند، آنها خدا و پارلمان را اختراع کردند.

نظام های سیاسی، سیستم های قضائی، افکار، فرهنگ ها و ادیان و یا نبود ادیان (همه آنچه "روبنا" گفته می شود)، فقط بعداً به وجود می آید. نقش این نهاد های روبنائی اینست تا سیطره اقتصادی طبقات حاکم و استثمار را در جامعه مشروعیت بخشیده و نظم موجوده را حفظ کند.

ایدئولوژی به مثابه عنصری از روبنا به نوبه خود فرامی رسد و روی تکامل اقتصادی جامعه اثر میگذارد. اما این اقتصاد است که اساس همه آنهاست. گفتن اینکه اقتصاد عنصر اساسی است، چنین معنی نمی دهد که عنصر یگانه است. نهاد ها و جریان های سیاسی، قوانین، افکار، مسلماً نقش بازی می کنند که تجزیه و تحلیل آن برای داشتن یک تصویر حقیقی و کامل از واقعیت، حتمی و ضروری می باشد.

۳) تاریخ جوامع طبقاتی اولاً تاریخ مبارزه طبقاتی است:

کتاب های تاریخ مکتب، دید کاملاً تحریف شده ئی به ما می دهند. برای آنها تاریخ، کارنامه مردان بزرگ، تخصیصات و تصادمات میان ملت ها، جنگ ها و فتوحات چشمگیر کشور گشایان معنی می دهد.

ملت ها وجود دارند و درگیری های آنها هم به تاریخ آهنگ خاص آن را می بخشد. به همین ترتیب، ما انکار نمی کنیم که مردان بزرگ هم نقش شان را در آن بازی می نمایند. اما این تعبیرات کتمان آنچه را اساسی است، هدف قرار می دهد. نکته اساسی اینست که مناسبات اقتصادی، جامعه را به گروه های دارای منافع متضاد و آشتی ناپذیر، یعنی به طبقات تقسیم می کند.

طبقات کدام ها اند؟ از لنین نقل قول کنیم: "طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسایل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابر این بر حسب شیوه های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یک دیگر متمایزند. طبقات آن چنان گروه هائی از افراد هستند که از بین آنها یک گروه می تواند به علت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد." (لنین، ابتکار بزرگ).

اما زمانی که تضاد منافع به میان آید، مبارزه در می گیرد:

مارکس و انگلس در "مانیفیست حزب کمونست" می نویسند: "تاریخ کلیه جوامعی که تا امروز وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است. انسان آزاد و برده، پتریسین (نجیب زاده) و پلین (عامی)، مالک و سرف، استاد کار و شاگرد؛ خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلا انقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فناء مشترک طبقات متخاصم ختم میگردد، دست زده اند.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال برون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین آنچه که کهنه بوده ساخته است."

پس بررسی و تحلیل مبارزات طبقاتی کلید اصلی درک رویداد های تاریخی می باشد. اما یگانه کلید نیست: رقابت میان بورژوازی برای تسلط بر جهان، کلید دیگر آن است. مبارزه ملی خلق ها به ضد ستم امپریالیستی، کلید دیگر است. با آنکه این تضادها از مبارزه طبقاتی متأثر شده و به آن مشروط می شود، ولی تضاد های مذکور به مبارزه طبقاتی خلاصه شده نمی تواند. بیابید خطوط کلی تاریخ مبارزات طبقاتی را ترسیم نمائیم:

ظهور مبارزه طبقاتی:

این پدیده ثمره یک پیشرفت است: یعنی تکامل ظرفیت جوامع بدوی در بدست آوردن مازاد تولید در رابطه با طبیعت. این مازاد تولید به ذات خود نتیجه یک تجربه اندوزی در مبارزه برای بقاء، در رویارویی با طبیعت و همچنان پیامد تقسیم کار بوده است: تقسیم طبیعی کار میان زن و مرد، و تقسیم اجتماعی کار میان زراعت و دامپروری (مالداری). در مقابل، موجودیت مازاد تولید محرکی شد برای تقسیم مجدد اجتماعی کار: میان مؤلدين زراعی و صنایع دستی (پیشه وری). در آن زمان، این تقسیم کار اکثراً میان طوایف صورت می گرفت. هر طایفه با کسب تخصص در رشته معینی به صورت جمعی، در صدد تصاحب مازاد تولید و محروم ساختن دیگران می شد. از همان زمان مبارزه برای تملک مازاد تولید ادامه داشته است. این امر باعث بروز جنگ ها و در عین حال منجر به سازماندهی پیشرفته تر اجتماعی شد. پایان.

پیام های ارسالی و دریافتی:

از: سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA)
به: رفیق لوئی جی، جلندونی از "جبهه ملی دموکراتیک فلیپین (NDFP)"

رفیق ارفقای عزیز!

با اندوه تمام، ما از خبر کشته شدن رفیق "کا ارمان الباریلو" و ده تن رفقای دیگر عضو "جبهه ملی دموکراتیک فلیپین" توسط رژیم فاشیستی و ارتجاعی فلیپین مطلع گردیدیم. اعدام صحرائی و شیوه وحشیانه و نهایت غیر انسانی رفتار با اجساد رفقای ما نشان می دهد تا چه اندازه مبارزه شان به رژیم دست نشاندۀ امریکا در مانیلا و باداران امپریالیست آنها ضربه وارد نموده است.

ما با ابراز نفرت و انزجار تمام نسبت به قاتلین آنها، و با شدید ترین الفاظ ممکن، جنایت فاشیستی مقامات فلیپینی را محکوم نموده و در پیوند با جنبش انقلابی بین المللی، عمیق ترین مراتب همدردی خود را به شما ابراز نموده و همبستگی خلل ناپذیر خود را با شما و به جنگ عادلانه شان برای احقاق حقوق مردم تان اعلام می داریم. ما اطمینان کامل داریم که جنایت وحشتناک رژیم آله دست امپریالیسم در مانیلا هرگز نمی تواند مارش انقلابی شکوهمند شما را به سوی پیروزی متوقف و یا هم تخطئه نماید.

افتخار به رفیق "کا ارمان الباریلو" و ده انقلابی دیگر!
زنده باد جنبش بین المللی کمونیستی!
با دروهای انقلابی!

مسؤول کمیته روابط بین المللی "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" (MLOA)

متن پیشنهادی اعلامیه «ایکور» پیرامون فاشیسم و جنگ

۳۰ جولای ۲۰۱۲

سکرتیریت «ایکور»

به: تمام احزاب و سازمان های عضو «ایکور»

درس های اندوخته از هیروشیما و ناگاساکی

یکبار دیگر ششم اگست فرا می رسد و جهان مجبور است وقایع هولناک قتل عام هستوی در هیروشیما و ناگاساکی را به خاطر آورد. امروز جنبش وسیعی در تمام جهان علیه استفاده غیرمسئولانه از انرژی هستوی راه افتاده است. در همین گذشته نزدیک، «ایکور» و «لیگ بین المللی مبارزه خلقها (ILPS)» اکسیونی را برای جمع آوری میلیون ها امضاء در سراسر جهان، برضد قوت هستوی و سلاح هستوی انجام دادند. یادبود از ششم اگست، بدون شک، آن کمپاین امضاء ها را بسوی مساعی بزرگی تسریع خواهد بخشید.

در عین حال، ششم اگست، باعث آن می شود که انسان هول جنگ را با تمام وجود خود احساس نماید. لنین نشان داده بود که غایت امپریالیسم جنگ است. بعد از جنگ دوم جهانی، قواعد و اصول جدید در پیش گرفته توسط امپریالیسم موجب آن شد که خطرات درگیری یک جنگ جهانی به تعویق بیفتند. در عین زمان، تعداد زیاد جنگ های نیابتی و هم جنگ هایی با وسعت محدود نمایان گردیدند. آن جنگ ها همچنان برای دستیابی به سود بیشتر و تحکیم قدرت راه انداخته می شوند. در این میان، به حق ترس از اوج گیری چنان جنگ ها، با حملات احتمالی بر اهدافی چون سوریه، ایران و کوریای شمالی، همه را فرا می گیرد. در حالی که گرایش عمده در جهان، مبارزه برای آزادی واقعی و دموکراسی است، بحران اقتصادی و مالی دوامدار و روز افزون در جهان، خطر عمومی جنگ را تشدید می بخشد. به عنوان کمونیست ها، ما به ضد هژمونی امپریالیستی و جنگ می ایستیم.

وظیفه ایکور و نیروهای ترکیب کننده آن، اتحاد با هزاران نیروی مخالف جنگ در سراسر جهان است. ما باید به توجه جهانیان برسانیم که امپریالیسم به جنگ منتهی می شود. نزد مردمان بیشمار هنوز هم تشاویش بسته به توهمات پسیفیستی موجود است. این توهمات اکثراً آنها را از مبارزه به ضد امپریالیسم باز می دارد.

بیابید در اتحاد با همه آن نیروهایی که با نیروی هسته ای و سلاح هسته ای و جنگ مخالف هستند، خشم خود را به سوی سیستم امپریالیستی متوجه سازیم. این ها درس هائیس از هیروشیما و ناگاساکی.

با همبستگی

ستیفن انگل

Sent & Received Messages :**From: Marxist-Leninist Organisation of Afghanistan (M.L.O.A.)****To: Comrade Luis G. Jalandoni of "The National Democratic Front of the Philippines (NDFP)"**

Dear Comrade(s),

We learnt about our comrade Ka Arman Albarillo and ten other comrades' were killed by the fascist and reactionary regime of the Philippines. The summary execution and the savage and most inhumane way of dealing with the corps of our comrades shows how much their struggle has affected the US-implemented puppet regime in Manila and its imperialist masters.

With extreme contempt for the killers, and in strongest terms possible, we condemn the Philippine authorities' fascist crime; and join other members of world revolutionary movement. Hereby we also express our deepest sympathy and steadfast solidarity to you and your just fight for the rights of your people.

We are more than confident that the horrendous crime of the imperialist-guided regime of Manila can never stop or discourage your glorious revolutionary march towards victory.

Glory to Comrade Ka Arman Albarillo and ten other revolutionaries !

Down with imperialism and reaction!

Long live the International Communist Movement!

Head of the International Affairs Department of

Marxist – Leninist Organization of Afghanistan (MLOA)

ICOR**ICC – Secretariat****30 July 2012****To: the members of ICOR****Proposal for a declaration on 6th August****Dear comrades,**

The secretariat has developed the following proposal, which can be used in agitation and propaganda concerning 6th August (Hiroshima-Day):

Lessons from Hiroshima and Nagasaki

Once again 6th August looms close and the world is forced to remember the horrors of the nuclear holocaust in Hiroshima and Nagasaki.

Today there is a vast movement all over the world against the irresponsible use of nuclear energy. Just recently ICOR and ILPS have undertaken to collect millions of signatures from all over the world against nuclear power and against nuclear arms. This day will serve, without doubt, to spur this campaign on to greater efforts.

At the same time, 6th August also brings home the horrors of war. Lenin had shown that imperialism means war. After the 2nd World War, the new systems adopted by imperialism have resulted in postponing the dangers of a World War. At the same time numerous proxy wars and wars with smaller extent have emerged. They are also waged for enforcing profit and power interests.

There is a just fear of an escalation of such wars, with attacks likely on targets like Syria, Iran and North Korea. While the main tendency in the world is the struggle for genuine freedom and democracy, the continuing and intensifying world economic and financial crisis aggravates the general danger of war. As communists we stand clearly against imperialist hegemony and war.

The task of ICOR and its constituents is to unite with the thousands of forces all over the world who are against war. We have to bring to the notice of the people of the world that imperialism leads to war. For many people, their great concerns are still connected with pacifist illusions. This often holds them back from fighting against imperialism.

Let us create unity with all forces who are opposed to nuclear power, nuclear arms and to war and direct our wrath towards the imperialist system. These are the lessons from Hiroshima and Nagasaki.

In solidarity

Stefan Engel

To contact Oqaab: mloa.oqaab@gmail.com : نشانی نشریه عقاب: